

عدالت،  
انانیت،  
اسلام،  
اخلاق

علی

انتشارات مستضعفین



## شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: علی عدالت، علی انسانیت، علی اسلام، علی اخلاق

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: بهمن ماه ۱۳۹۴

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

انتشارات مستضعفین



# فهرست

۷	.....	علی و عدالت
۹	.....	علی شخصیت تعریف شدنی.....
۱۲	.....	تعریفی از شخصیت و حیات علی.....
۱۳	.....	عدالت به عنوان تنها ترازوی تعریف شخصیت علی.....
۱۶	.....	عدالت برای علی پراکسیس اجتماعی تاریخی بود نه اخلاق فردی.....
۱۷	.....	رابطه عدالت با سه ترم مکتب - نهضت - جریان.....
۱۷	.....	مکتب.....
۱۸	.....	نهضت.....
۱۹	.....	جریان.....
۱۹	.....	عدالت.....
۲۰	.....	مبانی معرفتی عدالت علی.....
۲۰	.....	اصل اول - زیربنا بودن اپیستمولوژی.....
۲۱	.....	اصل دوم - مبانی معرفتی عدالت علی.....
۲۱	.....	اصل سوم - مبانی معرفتی عدل علی.....
۲۲	.....	خطبه ۱۶ اولین خطبه عمومی امام علی.....
۲۴	.....	اصل چهارم - مبانی معرفتی عدل علی.....
۲۷	.....	اصل پنجم - مبانی معرفتی عدل علی.....
۳۳	.....	علی و انسانیت.....
۴۱	.....	دزالیناسیون طبقاتی، نژادی، مذهبی، جنسیتی.....
۵۴	.....	علی و اسلام.....
۵۶	.....	۱ - «اسلام و علی» یا «علی و اسلام؟».....
۶۰	.....	سوال بزرگ یا بزرگترین سوال تاریخ.....
۶۳	.....	۲ - تعریف اسلام از نگاه علی.....
۷۰	.....	۳ - اسلام‌شناسی با نگاه علی.....
۷۶	.....	علی و اخلاق.....
۷۸	.....	اخلاق علی، دعا و نیایش‌های علی.....



علی وعدالت







## علی شخصیت تعریف شدنی:

شاید یکی از پیچیده‌ترین آیات قرآن آیه ۳۵ سوره نور باشد که در این آیه قرآن برای یک مرتبه در تمام آیات قرآن می‌خواهد خداوند را برای اعراب قرن شش میلادی تعریف کند. البته تعریفی در کادر دیسکورس عرب شبه جزیره عربستان در قرن شش میلادی و در حد جهان‌بینی انسانی که هنوز در مرحله شفاهی تاریخ به سر می‌برد، طبیعی است که کاری بسیار سخت و سنگین است چرا که خدا در این رابطه:

اولاً باید به شکل موجود تعریف گردد، نه به شکل وجود. چرا که تعریف به شکل وجود یک تعریف فلسفی می‌باشد که به درد انسان متوسط شفاهی عرب قرن ششم میلادی عربستان نمی‌خورد.

ثانیاً همین خدای موجود باید به صورت خدای پرسنالتی تعریف گردد.

ثالثاً همین خدای موجود و پرسنالتی باید به صورت موجودی تعریف گردد که در عرصه شناخت انسان بیشترین نزدیکی با بینهایت، هم به لحاظ سرعت و هم به لحاظ حجم داشته باشد.

رابعاً همین موجود، بیشترین تماس و برخورد با عرب آن عصر عربستان داشته باشد.



طبیعی است که این پدیده و موجود در جهان‌شناسی انسان قرن ششم عربستان غیر نور چیز دیگری نمی‌تواند باشد چراکه در آسمان صاف گرم و همیشه آفتابی عربستان بیشترین چیزی که عرب عربستان با آن در تماس است و تمامی زندگی خود بر مبنای آن شکل می‌دهد آفتاب و خورشید و نور است در این رابطه است که در این آیه:

اولا خداوند به صورت موجود تعریف می‌شود نه به صورت وجود یعنی تعریف علمی و حسی از خداوند می‌کند نه تعریف ذهنی و مجرد و فلسفی،

در ثانی موجودی را که به عنوان شباهت انتخاب می‌کند، نور است. ساده‌ترین پدیده‌ای که عرب صحراگرد آن زمان عربستان در صحرای دائماً آفتابی عربستان با آن دست و گریبان است و بیش از هر چیز آن را می‌شناسد و تمام زندگی‌اش به آن وابسته است و تنها پدیده‌ای است که در جهان‌شناسی عرب شبه جزیره به قول مولانا:

گر دلیلت باید از وی رو متاب

آفتاب آمد دلیل آفتاب

شمس هر دم نور جانی می‌دهد

از وی از سایه نشانی می‌دهد

دلیش با خودش است یا اصلاً نیازی برای معرفی به دلیل ندارد در ثالث پس از انتخاب همین نور به این شکل واضح هنگامی که می‌خواهد در این آیه جهت تعریف وجود خداوند بکار برود باز هم به صورت فنومنولوژی نور خورشید بیان و بررسی نمی‌کند بلکه بالعکس آن را وارد دیسکورس زندگی عرب بیابان نشین عرب می‌کند و در کادر آن به تعریف خداوند می‌پردازد یعنی اول می‌گوید خداوند نور است البته «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بعد دوباره همین نور را مشخص‌تر می‌کند و از «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برمی‌دارد و وارد کلبه و اتاق عربی می‌شود و به جای آن نور عظیم و بزرگ نور چراغ فتیله‌ای در درون سوراخ طاقچه عرب که از روغن زیتون به جای نفت شب‌ها می‌سوزد تا او را از تاریکی نجات دهد انتخاب می‌کند و بعد توسط آن به تعریف خداوند می‌پردازد ولی به خاطر محدودیت نور چراغ درون طاقچه عرب آن زمان نسبت به نور گسترده خورشید از طریق روغن درون مخزن چراغ داخل سوراخ طاقچه عرب که از زیتون بوده است و پیوند دادن زیتون با درخت زیتون و عام کردن درخت زیتون به هر حال آن را هی بزرگ می‌کند تا بتواند به آن چهره وجودی و فرامکانی و فرازمانی بخشد.



«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِهِ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - خدا نور آسمان و زمین است - مثل نور در اینجا قندیلی که در آن چراغی قرار داد که آن چراغ داخل یک بلوری جای گرفته که نور چراغ داخل آن بلور مانند ستاره درخشانی شده است که افروخته شده از درخت مبارک زیتون که این درخت نه شرقی دارد و نه غربی البته نزدیک است روغنش هم روشن شود که در آن صورت نور در نور می‌شود خداوند هر که را که بخواهد به نور خودش هدایت می‌کند و این مثالی بود برای مردم چرا که خداوند محیط و دانا بر وجود است» (سوره النور - آیه ۳۵) آنچه از این تعریف مهمتر است اینکه چرا خداوند راضی می‌شود تا در این آیه تن به تعریف از خود در شکل موجود و نور و چراغ و قندیل و... بدهد.

در صورتی که هیچکدام از این‌ها نیست نه نور است و نه موجود است نه پرسنال است و نه... تنها پاسخی که می‌توان به این سوال داد و راه گشای ما در اینجا می‌باشد اینکه علت اینکه خداوند راضی می‌شود تا در قرآن و اینجا از خود تعریفی در حد موجود و نور و چراغ و پرسنال بدهد آن است که این حقیقت برای خداوند مسجل است که برای انسان و بشر در هر حد و اندازه‌ای که به لحاظ بینش و جهان‌بینی و جهان‌شناسی که باشد تا زمانی که یک حقیقت تعریف نشود نمی‌تواند در زندگی و حیات او تاثیر فونکسیون داشته باشد به عبارت دیگر انسان باید ابتدا یک حقیقت هر چند بزرگ و غیر قابل تصور هم که باشد از آن تعریف مشخص و کنکرت داشته باشد و پس از آن که توانست آن حقیقت در کادر و کانتکس آن تعریف در آورد می‌تواند تحت تاثیر فونکسیون عینی شناخت آن قرار گیرد حتی اگر خدا باشد اینجا است که پس از ضرورت جایگاه تعریف در فونکسیون عملی هر حقیقتی مهمترین اصلی که در رابطه با تعریف هر حقیقتی برای انسان مطرح می‌شود اینکه در تعریف نباید تکیه بر امور مجرد و عام و کلی و فلسفی و ذهنی داشته باشیم بلکه تنها تعریفی می‌تواند برای انسان دارای تاثیر فونکسیون باشد که به صورت کنکرت و عینی و مشخص باشد به عبارت دیگر در عرصه تعریف باید حقیقت را هر چند در پشت پرده‌های سنگین متافیزیک قرار داشته باشد بیرون بیاوریم و در عرصه فیزیک و طبیعت

به تعریف از آن بپردازیم و تا زمانی که نتوانیم در عرصه طبیعت و فیزیک از آن تعریف مشخصی بکنیم، نمی‌توانیم از آن بهره عملی ببریم .

## تعریفی از شخصیت و حیات علی:

در رابطه با علی ابن ابی طالب هم قضیه بدین صورت می‌باشد یعنی تا زمانی که نتوانیم یک تعریف مشخص به صورت کنکرت و عینی از علی بدهیم این علی هر چند بزرگ هم باشد نمی‌تواند در زندگی فردی یا اجتماعی و تاریخی ما کوچکترین تاثیر فونکسیون داشته باشد لذا در همین رابطه است که تاکنون تمامی تلاش و سعی شیعه دگماتیسم و جزمی این بوده تا علی را در پشت پرده‌های متصلب و وزین متافیزیک پنهان نماید تا امکان دسترسی ما به شناخت پرده‌های شخصیت علی در عرصه زندگی فردی و زندگی اجتماعی و زندگی تاریخی او غیر ممکن گردد وقتی که چنین شد دیگر به جای شناخت علی شور علی می‌نشیند که تنها به درد شب اول قبر و عبور از سر پل صراط می‌خورد و اینجا است که وظیفه ما شیعیان علی تنها تجلیل و تکریم از شخصیت علی است و لاغیر.

کاری که بیش از چهارده قرن است در حال انجام آن هستیم و هیچگونه بازتاب و فونکسیون در تحول فردی و اجتماعی و تاریخی ما ندارد و نخواهد داشت پس برای اینکه بتوانیم به علی‌ای دست پیدا کنیم که شناخت او باعث تحول در زندگی فردی و اجتماعی ما گردد باید اول بتوانیم پرده‌های متافیزیکی که بیش از چهارده قرن است که توسط شیعه دگماتیسم و جزمی علی بر علی بسته شده است کنار بگذاریم و بعد در عرصه عینیت و واقعیت و نسبیت و... به یک تعریف مشخص از علی بپردازیم آنهم تعریفی در حد و قامت بشر و انسان نه ماوراء انسان و ملائکه و غیره که بدرد هیچ کاری نمی‌خورد جز تقدس و متافیزیک آنچنانکه در باب حضرت عیسی‌ای مسیح شاهد آن هستیم فرق میان شخصیت محمد و عیسی‌ای مسیح در همین نکته نهفته است که محمد دارای یک شخصیت تعریف شدنی در قامت انسان و بشر و واقعیت و عینیت و مشخص می‌باشد اما عیسی‌ای مسیح به خاطر این همه وزنه و پرده متافیزیکی که به دست و پای او پیچیده‌اند امکان تعریف انسانی یا بشری از او سلب کرده‌اند که حاصل آن غیر قابل تاسی بودن شخصیت عیسی‌ای



مسیح برای انسان دو پا طبیعی و بشری می‌باشد برعکس محمد که به خاطر بشری و انسانی بودند تمامی زندگی‌اش و قابل تعریف بودند تمامی سطوح زندگی‌اش می‌تواند برای پیروانش یک نمونه و الگوی قابل تاسی باشد بنابراین نیاز ما به علی در این عصر و زمانه به این چنین علی است که کاملاً طبیعی و انسانی و تعریف‌پذیر باشد تا از آن بتوانیم درس بگیریم.

### عدالت به عنوان تنها ترازوی تعریف شخصیت علی :

طه حسین در کتاب «علی و بنون» خود داستانی را در رابطه با امام علی در جنگ جمل مطرح می‌کند که طرح آن در اینجا بی‌مناسبت نیست چراکه خود امام در آنجا ترازوی سنجش شخصیت افراد را مطرح می‌کند در خصوص پیچیدگی جنگ جمل در میان تمامی جنگ‌های صدر اسلام از محمد تا علی جای هیچ شک و شبه‌ای نیست تنها کافی است که بدانیم با اینکه علی در این جنگ پیروز شد ولی این پیروزی را شکست خواند و خود را نفرین کرد که کاش بیست سال قبل از این مرده بودم البته پیچیدگی جنگ جمل در این بود که جنگ بین دو صف سرداران و محبوبین پیامبر بود از یک طرف علی و طرفدارانش بود و از طرف دیگر عایشه همسر محبوب پیامبر و دختر ابوبکر و طلحه و زبیر دو سردار مورد علاقه پیامبر بود طبیعی بود که برای مسلمانانی که از آنچنان شناخت همه جانبه‌ای برخوردار نبودند شمشیر کشیدن بر روی عایشه و طلحه و زبیر سرداران شناخته عصر محمد کار آسانی نبود اینجا بود که درست در کوران داغ جنگ ناگهان یکی از سربازان علی خود را به علی رسانید و از علی پرسید: «ایمکن آن یجمع طلحه و زبیر علی الباطل - آیا ممکن است طلحه و زبیر در این جنگ بر باطل باشند؟» (قابل ذکر است که طلحه و زبیر جزو عشره مبشره پیامبر بودند یعنی جزو ده نفری بودند که محمد به آن‌ها بشارت بهشت داده بود) امام علی در پاسخ سوال این مرد جوابی می‌دهد که طه حسین می‌گوید پس از قطع وحی سخنی به این بزرگی و عظمت بر زبان بشر جاری نشده است می‌فرماید: «ان الحق و الباطل لایعرفان به اقدار رجال اعرف الحق تعرف اهله اعرف باطل تعرف اهله - یعنی ای مرد رجال را ترازوی حق و باطل قرار نده گمراه می‌شوی

- حق و باطل را ترازوی شناخت رجال قرار بده تا دچار شبهه نشوی» البته حق و باطلی که علی در اینجا از آن دم میزند حق و باطل مشخص اجتماعی - تاریخی می‌باشد که علی برای آن در پنج سال حکومتش تمامی جنگید.

حال سوالی که اینجا مطرح می‌شود عبارت است از اینکه با کدامین ترازو می‌توان این حیات پر و پیچ و خم زندگی علی را تعریف کنیم؟ تنها ترازویی که با آن می‌توانیم محمد را تعریف کنیم وحی محمد می‌باشد که در طول ۲۳ سال از جان محمد در عرصه پر و فراز و نشیب مبارزه او کنده شده است و با این پراتیک مشقت را محمد توانست هم وحی خود و هم شخصیت خودش را (برعکس وحی عیسی و شخصیت عیسی که صورتی فراتاریخی داشت) وحی و شخصیتی تاریخی کند و بزرگترین و عظیمترین کاری که محمد کرد عبارت است از تاریخی کردن وحی و شخصیت خودش بود (برعکس وحی موسی که تاریخی نبود و به صورت چند لوح یکباره در صحرای سینا و کوه طور بر او نازل شد و او آن‌ها را گرفت و برای مردمش آورد) وحی پیامبر از یک خصیصه بزرگ و منحصر به فردی برخوردار بود که آن عبارت بود از تاریخی بودن آن وحی بود که تاریخی شدن وحی محمد در عرصه زندگی ۲۳ ساله محمد شکل گرفت و اینجا بود که محمد به موازاتی که وحی را توسط اکسپرینس وجودی و درونی و باطنی خود کسب می‌کرد همین وحی نازل شده بر محمد در پرده‌ای دیگر محمد را می‌ساخت و این همان تعریف پراکسیس بودن وحی در زندگی محمد است که با این پراکسیس یا رابطه دو طرفه محمد با وحی است که وحی محمد تاریخی می‌شود آنچنانکه شخصیت محمد تاریخی شد.

به عبارت دیگر شخصیت تاریخی محمد در عرض ۲۳ سال ظرف تاریخی شکل‌گیری وحی محمد می‌شود حال اگر این تعریف در باب محمد و وحی‌اش روشن باشد، سوال مهم‌تری که در اینجا مطرح می‌شود اینکه اگر وحی ترازوی تعریف شخصیت محمد است ترازوی شخصیت علی که او نیز فرزند وحی تاریخی می‌باشد، نه مانند محمد عامل وحی تاریخی چیست؟

به عبارت دیگر کدام ترازویی وجود دارد که توسط آن ما بتوانیم زندگی علی را در عرصه ۵۳ سال (۲۳ سال زمان محمد و ۲۵ سال بعد از محمد دوران شیخین و عثمان

و ۵ سال دوران حکومتش) حیات و مبارزه او را تعریف کنیم برای پاسخ به این پرسش نکته اولی که باید به عنوان پیش فرض به آن توجه داشته باشیم اینکه شخصیت علی مانند شخصیت محمد یک شخصیت تاریخی است نه یک شخصیت وراء تاریخی به عبارت دیگر شخصیت علی مانند محمد یک شخصیتی است که در عرصه پرائیک اجتماعی شکل گرفته است (نه مانند شخصیت عیسی به صورت وراء تاریخی و پیش ساخته شکل گرفته باشد) اگر این پیش فرض تاریخی بودن شخصیت علی را بپذیریم پیش فرض دومی که در همین رابطه باید در اینجا مورد قبول ما قرار گیرد اینکه معمار این شخصیت تاریخی علی محمد می‌باشد آنچنانکه معمار شخصیت تاریخی محمد وحی بود به عبارت دیگر این سر انگشتان قدرتمند پدیدگوژیکی محمد بود که توانست از علی خانواده ابوطالب در کنار جعفر و عقیل و... آنچنان شخصیتی در پرائیک پیچیده اجتماعی - تاریخی شکل‌گیری اسلام بسازد (آنچنانکه خود علی در این رابطه می‌گوید در عرصه پرائیک اجتماعی هر زمانی که سختی‌های وارده بر ما غیر قابل تحمل بود به شخصیت محمد پناه می‌بردیم).

حال پس از اینکه فهمیدیم که علی دارای یک شخصیت تاریخی است و دریافتیم که معمار این شخصیت تاریخی پیامبر می‌باشد این سوال مطرح می‌شود که با چه ترازونی می‌توانیم شخصیت علی را تعریف کنیم تا بتوانیم از این شخصیت پیچیده الگویی برای پدیدگوژیکی زیستن خودمان بسازیم بی‌شک وحی و محمد نمی‌تواند آن ترازو باشد چراکه علی دست پرورده این دو می‌باشد نه عامل (علی ابن ابی طالب سی سال کوچکتر از پیامبر بود پیامبر در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد پس از پنج سال زندگی مشترک پیامبر با خدیجه علی به دنیا آمد به علت خشک سالی در مکه وضعیت اقتصادی ابی طالب که رهبر بنی‌هاشم و متولی خانه کعبه پس از عبدالمطلب پدرش بود بحرانی شد و توان اداره او را خود نداشت عباس برادر دیگر ابوطالب در جلسه‌ای که با خویشان گذاشت قرار شد جهت حمایت از ابوطالب فرزندان او را به خانه خویشان آورند محمد فوراً پیشنهاد پذیرش علی داد قابل توجه است که ابوطالب چهار پسر داشت اول طالب بود دوم عقیل سوم جعفر و کوچکترین فرزند ابوطالب علی بود که هنوز شیر خوار بود و هفت ماه بیشتر نداشت و پیامبر در سن هفت ماهگی او را از ابوطالب گرفت و به خدیجه سپرد و در همین رابطه بود که علی از هفت ماهگی طبق خواسته و پیشنهاد محمد تحت سرپرستی

پیامبر در آمد و آنچنانکه خود امام علی نقل می‌کند پیامبر به خاطر اینکه امام علی هنوز دندان در نیاورده بود غذا را در دهان خود خورد می‌کرد و با شیر دهان خود نرم می‌کرد و بعد در دهان علی قرار می‌داد تا علی بتواند آن‌ها را بخورد و اینچنین تربیت و پرورش علی بدست پیامبر در خانه محمد آغاز شد و تا انتها در کنار محمد باقی ماند) از طرف دیگر ترازوی تعریف شخصیت هر فردی باید آن حقیقتی باشد که در تمام مراحل زندگی فرد همپای آن رشد کرده باشد مثل وحی و محمد که تا آخرین لحظه حیات محمد پا به پای محمد رشد کرد و طبیعتاً اگر محمد بیشتر عمر می‌کرد کتاب قرآن که همان وحی محمد می‌باشد بیشتر از این مقداری بود که امروز در دست ما می‌باشد این جا است که ما به تنها پدیده و حقیقتی می‌رسیم که پا به پای زندگی ۵۸ ساله سیاسی - اجتماعی علی با علی رشد کرده است می‌رسیم و قطعاً آن چیزی نیست جز شجره طیبه عدالت.

### عدالت برای علی پراکسیس اجتماعی تاریخی بود نه اخلاق فردی:

«و سُنِّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا - شخصی از امام علی سؤال می‌کند که کدامیک افضل است؟ عدل یا جود؟ امام علی در پاسخ چنین می‌گوید بدو دلیل عدل افضل است بر جود. دلیل اول اینکه به علت اجتماعی بودن عدل، عدل باعث می‌گردد که در اجتماع هر چیز در جای خود قرار گیرد در صورتی که به علت فردی بودن جود در جامعه عامل خارج کردن هر چیز از جای خود در جامعه می‌شود دلیل دوم اینکه اصلاً عدل یک سیاست و برنامه عمومی و جمعی است در صورتی که جود یک کار اخلاقی فردی در جامعه می‌باشد لذا به این دو دلیل عدل اشرف و افضل بر جود می‌باشد» (قصار - نهج البلاغه - شماره ۴۲۹).

در تمام نهج البلاغه این تنها جایی است که علی با کلامی موجز عدالت مورد نظر خود را تعریف می‌کند آنچنانکه از نگاه اجمالی به تعریف فوق امام علی از عدالت بر می‌آید از نگاه علی عدالت بر دو پایه:



الف - تقسیم اجتماعی،

ب - برنامه اجتماعی،

که خود این دو اصل، دو پایه سوسیالیسم علمی می‌باشد چرا که تعریف سوسیالیسم علمی چیزی نیست جز اجتماعی شدن تولید و توزیع توسط تولید کننده حال اگر این تعریف سوسیالیسم علمی را با تعریف فوق امام علی از عدالت در کنار هم قرار دهیم آیا می‌توانیم تعریف فوق امام علی از عدالت را اینچنین مطرح کنیم که عدالت از نگاه امام علی عبارت است از اجتماعی شدن تقسیم و برنامه یا اجتماعی شدن توزیع و تولید. البته با تعریفی که امام از عدالت می‌کند عدالت محیط بر سوسیالیسم می‌شود چرا که موضوع سوسیالیسم علمی در عرصه توزیع و تولید فقط و فقط کالای اقتصادی است در صورتی که موضوع عدالت از نگاه علی اجتماعی شدن تقسیم و برنامه امور اجتماعی است که با عنایت به اینکه کل امور اجتماعی در عرصه کلان به سه بخش قدرت - ثروت - معرفت تقسیم می‌شود لذا از نگاه امام علی عدالت عبارت است اجتماعی شدن تقسیم و برنامه در عرصه قدرت ثروت و معرفت اینجا است که به برتری تعریف عدالت از نگاه علی نسبت به تعریف سوسیالیسم اقتصادی پی می‌بریم. حال با توجه به این تعریف از عدالت می‌توانیم به نقش پراکسیسی عدالت فوق برای علی بپردازیم: از نگاه علی عدالت عبارت است از همان شجره‌ای طیبیه‌ای است که علی ۵۸ ساله حیات سیاسی - اجتماعی خود را پا به پای آن معماری کرده است بطوریکه می‌توان گفت علی معمار عدالت بود آنچنانکه عدالت نیز معمار علی بود چراکه آنچنانکه رابطه محمد با وحی بر پایه پراکسیس بود رابطه علی با عدالت هم بر مبنای پراکسیس پیش می‌رفت زیرا هم وحی محمد و هم عدالت علی دو دینامیسم وجودی تاریخی بودند که در بستر انسان و جامعه و تاریخ مادیت پیدا می‌کردند یعنی آنچنانکه علی معمار ۵۸ ساله عدالت بود، عدالت نیز معمار ۵۸ ساله علی بود.

### رابطه عدالت با سه ترم مکتب - نهضت - جریان

**مکتب:** عبارت است از مجموعه مدون انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی و وظیفه‌شناسی و معرفت‌شناسی که توسط پیامبر یا فیلسوف

یا به قول وایتهد پروفیسورها مدون می‌گردد و با تدوین آن دستگاہی هماهنگ به صورت منظومه فکری به وجود می‌آید که تمامی اجزای آن از انسان‌شناسی و هستی‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی تا وظیفه‌شناسی مانند اجزاء ارگانیک در پیوند با یکدیگر دارای معنا و مفهوم می‌باشد و هر جزء آن جدای از کل مکتب نمی‌تواند دارای معنا و مفهوم مشخص می‌باشد مثلاً مکتب اسلام که با وحی محمد توسط محمد تدوین گردید هم دارای هستی‌شناسی است هم دارای معرفت‌شناسی است و هم دارای جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و ارزش‌شناسی و وظیفه‌شناسی می‌باشد که تمامی این‌ها در کادر وحی محمد تبیین گردیده است و این‌ها اصول ثابت و محکمت محمد می‌باشد که در پروسه تاریخ ثابت می‌ماند و هر کدام از این‌ها در پیوند با کل آن یعنی اسلام دارای معنی می‌باشد مثلاً شما نمی‌توانید انسان‌شناسی قرآن را جدای از توحید اسلام و قرآن و محمد بردارید و با مکتب دیگری پیوند دهید یا اصلاً شما نمی‌توانید انسان‌شناسی یا جامعه‌شناسی قرآن را بردارید و بخواهید جدای از کل بدن مکتب یعنی اسلام و توحید مورد بررسی قرار دهی حتماً باید همه این اجزاء در پیوند با یکدیگر مورد مطالعه قرار گیرد تا منظور و خواسته مکتب محقق گردد.

**نهیض:** نهضت بر عکس مکتب صورت مدون و حالت سیستم بسته ندارد بلکه به صورت سیستم باز فکری حتی مستقل از بخش‌های دیگر رشد می‌کند مثل نهضت علم ساینس از بعد از رنسانس در اروپا که تا امروز به شکل کهکشان وار در حال باز شدن و گسترش می‌باشد و به صورت یک سیستم باز این نهضت علمی پیش می‌رود و هیچکس نمی‌تواند خود را مالک آن بداند و برای آن پایانی قائل شود چرا که تا بشر وجود دارد این نهضت هم پا به پای آن جلو می‌رود و هرگز مانند مکتب دارای معمار مشخصی نیست بلکه به تعداد انسان‌ها دارای معمار می‌باشد و نیازی هم به پیوند اجزای آن جهت پیش رفت و ادامه حیات نیست بطوریکه هر بخش آن می‌تواند مستقل از اجزای دیگر رشد کند و به رشد خود ادامه دهد.

**جریان:** جریان، شاکله‌ای غیر از مکتب و نهضت دارد چرا که بر عکس مکتب و نهضت جریان یک رویکرد فکری است که به صورت تاریخی واقعیت پیدا می‌کند و به صورت تاریخی باز و گسترش می‌یابد و رشد می‌کند و در پیوند تاریخی تبیین می‌گردد و اگر تاریخ از این رویکرد بگیریم آن جریان بدل به یک مقوله مرده و ذهنی می‌گردد مثل مقوله سوسیالیسم تاریخی، که در پیوند با تاریخ بشر از زمانی که در این کره خاکی انسان پیدا شده است و همراه با حق انسان به عنوان یک پدیده غیر قابل تفکیک از انسان به وجود آمده است. سوسیالیسم تاریخی به عنوان یک پراتیک اجتماعی - انسانی - اقتصادی - تاریخی هم جهت استقرار اجتماعی - تاریخی آن حق مختص انسان مطرح گردیده است و پا به پای رشد انسان رشد کرده است که آخرین حلقه تکامل آن در مقابله با سرمایه‌داری سوسیالیسم علمی می‌باشد که عبارت است از اجتماعی شدن تولید و توزیع توسط تولید کننده می‌باشد که از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در اروپا تدوین گردید.

**عدالت:** عدالت نه مکتب است آنچنانکه اسلام مکتب می‌باشد و به وسیله وحی و محمد تدوین گردید و نه نهضت است آنچنانکه علم بعد از رنسانس به صورت نهضت مطرح گردید بلکه فقط و فقط به صورت جریان می‌باشد چراکه عدالت به صورت یک اصل کنکرت مکتبی توسط انبیاء یا فلاسفه مشخص مطرح نگردیده است بلکه بالعکس به صورت یک اصل عام می‌باشد که تمامی انبیاء و فلاسفه و... که دم از انسانیت و حق می‌زنند موظف به پیروی از این جریان عام می‌باشد ثانیاً همین عام بودن ماهیت جریان عدالت به عنوان یک اصل عام بشری باعث گردیده است که عدالت به عنوان یک محک در عرصه‌های مختلف کلامی - انسانی - حقوقی - اقتصادی - اخلاقی - اجتماعی - تاریخی مطرح گردد که در هر کدام از این عرصه‌ها عدالت به عنوان یک رویکرد پدیده مورد بحث را به چالش محکی و معیاری می‌کشاند.



## مبانی معرفتی عدالت علی:

### اصل اول - زیربنا بودن ایستمولوژی یا معرفت و شناخت در عرصه عدالت نظری:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» - شروع دین از شناخت است نه از تقلید» به عبارت دیگر در سر در معبد عدالت علی (برعکس آکادمی افلاطون که نوشته بود کسی که هندسه نمی‌داند وارد نشود) نوشته است کسی که شناخت ندارد وارد نشود البته از نگاه علی عدالت نظری زیربنای عدالت عملی در عرصه‌های مختلف عدالت اخلاقی یا عدالت فردی و عدالت اجتماعی و عدالت انسانی یا عدالت تاریخی و عدالت حقوقی یا عدالت قانون و قضاء می‌باشد به عبارت دیگر در جهان‌بینی علی اول عدالت به دو اشکوبه بزرگ تقسیم می‌شود اشکوبه اول عدالت نظری است که زیربنا می‌باشد و اشکوبه دوم عدالت عملی است البته از نگاه علی این دو اشکوبه پیوند دیالکتیکی و متقابل و دیالکتیکی داشته و بین شان دیوار چین قرار ندارد چرا که پله‌های عدالت نظری و عدالت عملی از نگاه علی عبارتند از:

الف - معرفت یا شناخت اصل عدالت،

ب - تصدیق یا ایمان به عدالت،

ج - پیوند عدالت با توحید به عنوان دو زاویه یک منشور (نه دو اصل جدا از یکدیگر) که بر کل وجود حاکم می‌باشد و از خدا تا انسان و اجتماع و تاریخ و هستی همه بر مبنای آن حرکت می‌کنند.

د - اخلاص نمایش عدالت عملی و مادیت عدالت نظری می‌باشد که عبارت است از یکتائی در بودن - یکتائی در زیستن و یکتائی در شدن.

همانی که به قول معلم کبیرمان اگر شیرینی آن بر مذاق هر انسانی بیفتد هر شیرینی دیگری را تلخ می‌بیند.

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ» - اول شناخت شروع می‌شود - دوم کمال - معرفت

به تصدیق می‌رسد - سوم - کمال تصدیق به توحید می‌رسد - چهارم کمال توحید به اخلاص می‌رسد - پنجم کمال اخلاص باز به توحید می‌رسد» (خطبه اول نهج البلاغه - فراز سوم).

اما توحید اول توحید عملی است توحید دوم توحید نظری.

«وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ الْأَتْتَوَهُمَهُ وَالْعَدْلُ الْأَتْتَهُمَهُ - توحید نفی توهم است در صورتی که عدل نفی اتهام» (کلمات قصار - شماره ۴۷۰ - صبحی صالح).

### اصل دوم - مبانی معرفتی عدالت علی:

عمل معیار شناخت و ایمان است نه شناخت معیار ایمان

«وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ: ایمان چهار پایه دارد اول - مقاومت یا صبر دوم - شناخت یا یقین سوم - ایدولوژی یا عدل چهارم - تلاش جهت تحقق عدالت یا جهاد» (کلمات قصار - شماره ۳۱ - صبحی صالح).

«وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِفْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ - سوال شد از علی از مراحل ایمان پس گفت: ایمان برسه مرحله استوار می‌باشد: شناخت - تبلیغ - عمل» (کلمات قصار - شماره ۲۲۷ - صبحی صالح).

«بالعمل يستدل الايمان و بالايمان يستدل العمل»

### اصل سوم - مبانی معرفتی عدل علی:

عدالت طبقاتی زیربنای و زمینه ساز عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت انسانی می‌باشد و انجام عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی برای انجام عدالت طبقاتی است.

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كُظَّةِ ظَلَمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتِ حَبْلِهَا عَلَى

غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا - قسم به آن کس که دانه گیاه را می‌شکافد و بشر را می‌آفریند اگر مردم بیرامون من جمع نشده بودند و با این عمل حجت را بر من تمام نکرده بودند و این میثاق خداوند از علما نگرفته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نباشند افسار این شتر خلافت را روی کوهانش می‌انداختم و او را رها می‌کردم و این آب خلافت را به همان کاسه اولش می‌ریختم چراکه دنیای شما نزد من از عطسه یک بز زکامی کمتر است» (خطبه شفشقیه - خطبه شماره ۳).

خطبه ۱۵ دومین خطبه عمومی امام علی (اولین خطبه عمومی امام علی پس از کسب قدرت خطبه ۱۶ می‌باشد) پس از به قدرت رسیدن در خصوص استرداد تیول‌های عثمان به خواص «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - به خدا سوگند اولین کاری که می‌کنم مال‌های بی‌حساب و کتاب بخشیده شده از جانب عثمان به خواص پس می‌گیریم اگر پشت مهریه زنانمان رفته باشد یا با کنیزک‌های عیش و نوشتان خریده باشید» (خطبه ۱۵) چراکه شروع عدل اجتماعی، عدل اقتصادی می‌باشد و برای عدل اقتصادی علی «الحق قدیم لایبطله عنه الشیء» عدل از گذشته شروع می‌شود نه از حال، زیرا حق انسان معیار عدل است نه عدل معیار حق، آنچنانکه حق انسان قدیم بوده است عدالت هم از گذشته شروع می‌شود و بزرگترین پایه شکاف طبقاتی جامعه شما بازگشت پیدا می‌کند به عطا‌های بی‌حساب و کتاب سیاسی - اقتصادی خلفای گذشته بعد از محمد برای شروع عدالت همه آن‌ها را پس می‌گیریم و به بیت المال باز می‌گردانم.

### خطبه ۱۶ اولین خطبه عمومی امام علی پس از کسب قدرت سیاسی:

«إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ - آگاه باشید که جامعه شما به لحاظ تاریخی، طبقاتی، سیاسی و اجتماعی به ۵۰ سال قبل یعنی مرحله جاهلیت عرب آن زمانی که محمد مبعوث شد باز گشته است.»

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِهِ الْحَقُّ - بعثت محمد برای استقرار حق بود» همان حقی که موضوع عدالت است همان حقی که مختص انسان است و با آن انسان و عدالت و نبوت و توحید



معنی پیدا می‌کند ولی این حق امروز در عرصه‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و اقتصادی ناپود شده است پس برای عدالت باید از حق موضوع بعثت محمد شروع کنم لازمه چنین کاری آن است که: «لَتُبْلِيَنَّ بَلِيَّةً وَ لَتُعْرَبَنَّ عَرَبِيَّةً وَ لَتَسَاطَنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْضُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبِّقُوا حال که جامعه شما به این مرحله طبقاتی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی جاهلیت باز گشته است تنها راه بازگشت به مدینه النبی یا جامعه محمد عبور از جاده عدالت برنامه من برای عبور شما از این جاده منحصر به فرد عبارت از:

اول: «لَتُبْلِيَنَّ بَلِيَّةً - انقلاب اجتماعی می‌کنم و با انقلاب اجتماعی نظام طبقاتی - سیاسی - اجتماعی شما را در هم می‌ریزم و شما را به اهم مخلوط می‌کنم» چراکه این جمله را نه یکبار بلکه بارها از محبوب محمد شنیدم که می‌گفت:

«الناس سواسیه کاسنان مشط - مردم مانند دانه‌های یک شانه با هم برابرند.»

دوم: «لَتُعْرَبَنَّ عَرَبِيَّةً - انقلاب سیاسی می‌کنم» تا با انقلاب سیاسی در عرصه انقلاب اجتماعی بتوانم جامعه طبقاتی شما را برای جهت دادن به جامعه سواسیه یا برابر محمد جامعه‌ای که افراد مانند دانه‌های شانه به اهم زندگی می‌کنند شما را غربال کنم تا سره از ناسره جدا گردد و آنوقت است که می‌توانم هیرارشی جدیدی بر نظام سیاسی شما حاکم کنم.

سوم: «لَتَسَاطَنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ - انقلاب طبقاتی می‌کنم» تا با انقلاب طبقاتی در عرصه انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی جامعه طبقاتی شما در دیگ انقلاب طبقاتی جوشیده شود و تا با جوشیدن در دیگ انقلاب طبقاتی نظام طبقاتی جامعه زیر و رو شود پائین‌ها بالا آیند و بالائی‌ها پائین روند: «حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ جلو دارهای طبقاتی را به عقب بر می‌گردانم و عقب افتاده‌های طبقاتی را جلو می‌برم وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْضُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبِّقُوا.»

چرا که لازمه عدالت اجتماعی عدالت سیاسی است و لازمه عدالت سیاسی عدالت طبقاتی زیرا به قول معلم کبیرمان در جامعه‌ای که یکی سواره است و دیگری پیاده، صحبت از دموکراسی دروغی بیش نیست.

## اصل چهارم - مبانی معرفتی عدل علی:

مبارزه طبقاتی است که طیف بندی‌های اجتماعی سیاسی را به هم می‌ریزد و جنگ داخلی را ایجاد می‌کند و دوستان را از دشمنان تعریف می‌کند. در عرصه انقلاب اجتماعی و سیاسی وحدت‌های کاذب برقرار است، اما تا نام انقلاب طبقاتی به میان آید، تفرقه جای اتحاد می‌گیرد و لشکرکشی‌ها شروع می‌شود صف بندی‌های جدیدی به وجود می‌آید، که شمشیرهای ما بر روی هم دیگر کشیده می‌شود طلحه و زبیر عشره مبشره محمد و پشتیبان سیاسی علی در شورای عمر و قیام بر علیه عثمان، سردمداران جنگ طبقاتی جمل می‌شوند چراکه در جنگ طبقاتی، منافع طبقاتی به مبارزه کشیده می‌شود نه جان افراد و هویت آن‌ها و این چیزی نیست که به راحتی بتوان از آن گذر کرد. اینجا است که من برای انقلاب سیاسی - اجتماعی با شما بیعت نکرده‌ام تا با انتقال قدرت از عثمان به علی کارها پایان یابد. همه دعاها برای آمین است و آمین من مبارزه و جنگ و انقلاب طبقاتی است، همانی که شما باید برای انجام آن بهائی سنگین بدهید. پس خطبه ۹۲ (صبحی صالح) سومین خطبه عمومی علی پس از کسب قدرت:

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي - مرا رها کنید و کس دیگری برای حکومت انتخاب کنید.»

چراکه برای من انقلاب سیاسی و کسب قدرت شروع کار است نه پایان امر آنچنانکه در شورای عمر در برابر بیعت عبدالرحمان ابن عوف گفتم من دنبال انتقال قدرت سیاسی نیستم. اگر قدرت سیاسی را می‌خواستم با یک نعم در برابر خواسته عبدالرحمان که گفت: با تو ای علی بیعت می‌کنم بر مبنای کتاب الله و سنت رسول الله و رویه شیخین ۱۳ سال پیش این انتقال قدرت سیاسی از عمر به من انجام می‌گرفت و دیگر اینهمه فجایع عثمانی اتفاق نمی‌افتاد ولی برای آن ۱۳ سال پیش در برابر خواسته عبدالرحمن عوف جواب لا دادم و گفتم با کتاب و سنت رسول الله و رویه خودم نعم چراکه من خوب می‌دانستم که تضاد من با عبدالرحمن عوف و عثمان و سعد ابن ابی وقاص و طلحه و زبیر که در جلسه شورای عمر با انتخاب عمر حضور داشتند برسر کتاب الله و سنت رسول الله و انتقال قدرت سیاسی از عمر به علی نیست چراکه همه این‌ها در رویه شیخین و رویه خودم نمود پیدا می‌کرد، یعنی قرآن محمد و سنت محمد در رویه شیخین یک معنا داشت که با قرآن



محمد و سنت محمد در رویه من متفاوت بود. همان تفاوتی که در جنگ صفین باعث شد تا من بگویم قرآن‌های محمد از سرنیزه‌های معاویه پائین بکشید و آن را لگدکوب کنید چراکه قرآن و سنت محمد خارج از عمل اجتماعی و رویه من لباس تقوی بر تن جور و زور و جنایت و ستم اجتماعی خواهد بود و این را خوب می‌دانم که قرآن محمد و سنت محمد در دو رویه مختلف من و شیخین به جنگ هم می‌آیند و شرایط امروز را عوض خواهند کرد.

«فَاتَا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَنْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُودُ - همانا من با قبول بیعت و انقلاب اجتماعی شما به استقبال آیند های می‌روم که دارای صورتی و رنگی غیر صورت و رنگ امروز انقلاب اجتماعی شما خواهد داشت در آن مرحله انقلاب طبقاتی پاهای شما سست می‌شود و ایمان و خردها شما زمین گیر.»

«وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحْجَةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ - افق‌های آینده مراحل انقلاب برای من تیره و تا راست و راه آینده مراحل انقلاب ناپیداست، ولی این راه بدانید.»

«وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ - آگاه باشید اگر انقلاب اجتماعی شما را و انتقال قدرت سیاسی از عثمان به خودم را پذیرفتم،» در مراحل بعدی انقلاب سیاسی و انقلاب طبقاتی آنچه خود تشخیص می‌دهم عمل می‌کنم و تسلیم هیچگونه مصلحتی نخواهم شد.

«وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنِبَ الْأَعَاتِبِ - و گوشم را بدهکار حرف و سرزنش هیچ دایه مهربان‌تر از مادر نخواهم کرد.»

«وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِي - ولی اگر همین مرحله مرا رها کنید و مسئولیت و رهبری انقلاب اجتماعی خود را به من نسپارید آنوقت منم یکی از شهروندهایی می‌شوم مانند شما.»

«فَاتَا كَأَحَدِكُمْ وَ لِعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيُتِمُّوهُ أَمْرَكُمْ - و شاید از شما هم بیشتر به هر کسی که شما غیر من انتخاب کردید من شنونده‌تر و مطیع‌تر باشم»، آنچنانکه دیدید ۲۵ سال پیش در آن زمانی که انتقال قدرت از محمد توسط شورای سقیفه به شیخین منتقل شد در حالیکه:

«وَ طَفِقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ

يَسْبِيبُ فِيهَا الصَّغِيرَ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ تَرْجِيحَ الصَّبْرِ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فُصْبِرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قُدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَاثِي نُهْباً - در برابر شورای انتقال قدرت سقیفه دو راه به رایم بیشتر باقی نمانده بود یا مانند شما قیام مسلحانه بر علیه سقیفه و گروه کودتای مخملی و نرم، یا تسلیم در برابر تصمیم شورای سقیفه و انتخاب استراتژی صبر و سکوت، همین استراتژی که در آن پیر کوژ می‌شود و جوانان پیر ولی برای وحدت مسلمان به کودتا تن دادم و در حالیکه خار در چشمم و استخوان در گلویم بود حتی به تبعید و مرگ مظلوم برادرم ابوذر در صحرای ربه اعتراض نکردم و برای وحدت مسلمان پشت سر کودتاگران نماز خواندم با آن‌ها بیعت کردم به آن‌ها مشاوره فکری دادم تا نهضت محمد باقی بماند چراکه نهضت محمد بین مرگ و بیماری مرا قرار داده بود طبیعی بود که من در برابر مرگ نهضت محمد به بیماری رضایت می‌دهم و دادم» (خطبه ۳ - فراز ۲ و ۳ - صبحی صالح) پس حالا هم بدانید که:

«وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا - اگر من برای شما مشاور سیاسی باشم بهتر است تا رهبری انقلاب اجتماعی شما را بپذیرم» (ادامه خطبه ۹۲) زیرا آنچه به قرآن محمد و سنت محمد محتوا و سمت‌گیری می‌بخشد رویه من است و این رویه چیزی نیست جز همین انقلاب طبقاتی که باید در جامعه به کفر و نفاق کشیده محمد در این مرحله صورت بگیرد و هیچ راه دیگری برای اصلاح جامعه محمد در این مرحله غیر از انقلاب سیاسی و طبقاتی وجود ندارد و مطمئن باشید که اگر غیر از این راهی وجود داشت من بهتر از هر سیاستمدار دیگری به آن مطلع می‌بودم در عرصه انقلاب سیاسی - طبقاتی است که آنوقت شما خواهید دید که دوستی‌ها به دشمنی بدل می‌شود و عقده‌های طبقاتی جای عقده‌های سیاسی را می‌گیرد، پس بهتر است که همین حالا که انقلاب اجتماعی شما به موفقیت انجامیده است شما دنبال کسی دیگری جهت انتقال قدرت بروید که کار شما را پایان یافته ببیند و به همین انقلاب اجتماعی شما قانع گردد و با انتقال قدرت از شاه به ولایت فقیه همه چیز را تمام شده بداند. و اوجب الواجبات حفظ نظام سیاسی و فقهاتی خود بداند و در راه حفظ نظام فقهاتی خود مصدق را کافر و طیب حاجی رضائی را مومن بشمارد و انقلاب طبقاتی را مال خرها و گاوها بداند و صاحب انقلاب اجتماعی را بازاری‌ها بداند، گروگان‌های جاسوس آمریکائی و انگلیسی را با یک فتوی آزاد کند و گروگان‌های سیاسی

شما را با یک فتوی در تابستان ۶۷ همگی چشم بسته در دادگاه‌های یک دقیقه‌ای، نیری و رئیسی و اشراقی، قتل عام نماید. جواهر کلام شیخ حسن نجفی تکریم نماید و کتاب اقتصاد اسلامی مطهری را خمیر کند. زنان حامله با جنین‌های درون شکم را در سال ۶۰ بدار مجازات اسلامی بسپارد ولی زیر پای توابعین سال ۸۸ (سعید حجاریان و عطریانفر همان سربازان گمنام امام زمان در سال ۶۰ - ۶۱) فرش قرمز پهن کند.

### اصل پنجم - مبانی معرفتی عدل علی:

باید به انقلاب اجتماعی (جهت تحقق عدل اجتماعی) و انقلاب سیاسی (جهت تحقق عدل سیاسی) و انقلاب طبقاتی (جهت تحقق عدل طبقاتی و اقتصادی) به عنوان مراحل پدیده تاریخی نگاه کنیم، نه اینکه بر مبنای نگاه ولنتاریستی و ارادهمگرایانه بخواهیم بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، تاریخی، انقلاب اجتماعی - سیاسی - طبقاتی، با تکیه بر شور و احساسات کوتاه مدت طبقه متوسط در شرایطی که هنوز طبقه پائین به خودآگاهی طبقاتی دست پیدا نکرده است و هنوز در مرحله صنفی به سر می‌برد و از هر گونه تشکل و سازماندهی محروم می‌باشد گام در مسیر تحقق انقلاب سیاسی - طبقاتی و کسب و تقسیم قدرت بگذاریم. خطبه شماره ۵ که اولین خطبه امام علی بعد از فوت پیامبر می‌باشد در همین رابطه توسط امام مطرح گردیده است.

قابل توجه است که این خطبه زمانی توسط امام بیان شد که ابوسفیان رهبر قریش در روز وفات پیامبر زمانی که دید که در شورای سقیفه در عرصه معادلات تقسیم و انتقال قدرت سیاسی محمد برای او از طرف شورای سقیفه سهمی در نظر نگرفته‌اند کوشید با تشدید تضاد بین علی و شورای سقیفه به عنوان کارت برنده در جهت سهم خواهی خود استفاده نماید لذا در این رابطه بود که با خشم و غضب به سراغ علی و عباس که مشغول کفن و دفن پیامبر بودند آمد و با صدای بلند خطاب به علی گفت ای ذلیل‌ها، ای بدبختی‌ها چرا در برابر سقیفه ساکت نشسته‌اید بیائید تا به پشتیبانی و حمایت از شما در برابر سقیفه، کوچه‌های مدینه را از سواره و پیاده پر کنم امام علی که دید حمایت ابوسفیان از او به خاطر سهم خواهی خودش از قدرت سیاسی در حال انتقال در سقیفه می‌باشد و ابوسفیان

می‌کوشد آنچنانکه در جنگ جندق در زمان رسول الله از تضاد جریان‌ها ی غیر مسلمان با محمد جهت تقویت خود بر علیه جنبش اسلامی محمد استفاده کرد این بار نیز با حمایت از او به رشد تضاد و جنگ داخلی میان مسلمانان بپردازد تا با گل آلود کردن آب زمینه را جهت صید ماهی برای خود فراهم سازد لذا در همین رابطه بود که در برابر آن داد فریادها و یقه چاک کردن ابوسفیان به نفع او در برابر سقیفه، سکوت خود را در برابر ابوسفیان شکست و گفت ای ابوسفیان، دلیل خزی است که با آن بار می‌کشند و بدبخت گوسفندی است که او را می‌دوشند، ای ابوسفیان چقدر کینه تو نسبت به اسلام طولانی شد و سپس این خطبه را در همان موقع ایراد فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ - ای مردم توطئه‌های سیاسی - اجتماعی را با سلاح آگاهی خود در هم بشکنید و با شناخت توطئه‌ها توسط آگاهی - تضادهای سیاسی اجتماعی را در خدمت حرکت اعتلابخش سیاسی - اجتماعی خود در آورید» (خطبه شماره ۵ - صبحی صالح) (در عرصه تضادهای سیاسی اجتماعی در عصر فتنه‌ها استقلال هویتی خود را از دست ندهید چراکه قربانی این تضادها در جهت منافع صاحب قدرت می‌شوید) تنها در این صورت است که می‌توانید تمامی تضادهای سیاسی داخلی حاکمیت را در جهت اعتلای جریان عدالت خواه در آورید و باز در همین رابطه است که امام علی در کلمات قصار شماره ۱ (صبحی صالح) چنین می‌فرماید:

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّيُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرَكَبَ وَ لَا ضَرْعَ فَيَحْلُبُ - در زمانی که فتنه سیاسی حاکم می‌باشد، مانند بچه شتر باشیید چراکه نه پشتی دارد تا از او سواری بکشند و نه پستانی دارد تا او را بدوشند.»

بنابراین از نظر امام علی اصل استقلال هویتی در برابر تضادهای سیاسی - اجتماعی یکی از محورهای مبانی معرفتی عدالت سیاسی می‌باشد، زیرا باعث می‌شود تا مانع حل شدگی جریان عدالت در عرصه تضادهای سیاسی حاکم که حاصل آن تقویت جناح ضد عدالت حاکم می‌شود گردد. برای اینکه گرفتار چنین دامی نشویم جریان عدالت خواه باید:

«وَوَضَعُوا تَبِجَانَ الْمَفَاخِرَةَ - هوس و تنوری کسب قدرت سیاسی را از سر بیرون

کند» (ادامه خطبه شماره ۵) چراکه در معادلات سیاسی عصر فتنه بزرگترین عاملی که نیروهای عدالت خواه را وجه معامله یا وجه المصلحه معادلات سیاسی حاکمین فتنه می‌کند هوس یا تئوری کسب قدرت می‌باشد که با این هوس و تئوری راه را برای تمامی انحرافات و قربانی شدن بعدی جریان عدالت باز می‌شود.

«أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِهِ جَنَاحٌ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاخَ هَذَا مَاءَ آجِنٍ وَ لُقْمَةً يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرٍ وَفَتْ إِنْبَاعَهَا كَالزَّرْعِ بِه غَيْرِ أَرْضِهِ - رستگار و پیروز آن نیروهای راستین عدالت خواه هستند که به جای تکیه کردن به تضادهای داخلی جریان‌های سیاسی حاکم فتنه جهت کسب قدرت برای خویش، به پتانسیل و توان خود تکیه کند و با نیروی خود پراتیک اجتماعی عدالت‌خواهانه خود را پیش ببرند و تسلیم تضادهای جریان‌های سیاسی بین حاکمیت نشود» زیرا اگر به جای تکیه بر توان خود، تسلیم تضادهای سیاسی بین جناح‌های حاکمیت شوند و از طریق آن تضادها بخواهند اقدام به اصلاحات از بالا بکنند، حاصل آن خواهد شد که دست از مبارزه بکشند و به رفرمیسم تن دهند و پیوسته کاسه گدائی قدرت خود را به طرف حاکمیت سیاسی فتنه دراز کنند تا هر زمانی که حاکمیت سیاسی صلاح دید، قطره‌ای از قدرت خود را در کاسه این کاسه لیسان قدرت بریزد تا آن‌ها بر طبق آن بودن خود را به توده‌ها اعلام کنند. این ترک مبارزه و عافیت طلبی برای آن جریان مانند آب مردابی است که پس از مدتی حرکت کردن در گوشه‌ائی از حرکت بایستد و برای خود مردابی از آب درست کنند.

پر واضح است که دیری نخواهد گذشت که این آب ایستای جمع شده در گودال خواهد گندید و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم این قدرت اهدائی از طرف حاکمیت سیاسی فتنه برای رفرمیسم مانند لقمه‌ای خواهد بود که در گلوی او گیر خواهد کرد و او را زمین گیر خواهد ساخت چراکه قدرت اهدائی به او از طرف حاکمیت برای سکوت و تسلیم است نه ریزش قدرت در عرصه قیام توده‌ها و به دلیل اینکه این قدرت اهدائی یک قدرتی نیست که آن جریان رفرمیسم توانسته باشد بر مبنای پراتیک اجتماعی تاریخی خود جهت اعتلای دموکراسی مردم حاصل کرده باشد و توسط واسطه‌گری و دلالی با بالائی‌ها حاصل کرده است لذا برای رفرمیسم مانند چین یک میوه کال خواهد بود که نمی‌تواند بخورد و نه می‌تواند جهت استفاده در اختیار دیگران قرار دهد. ماحصل اینکه هر گونه حرکتی از



بالا تحت هر عنوانی که صورت بگیرد به خاطر اینکه در غیبت توده‌ها صورت می‌گیرد محصولش نصیب همان بالائی‌ها خواهد شد چراکه اصلاً بذر رفرمیسم در زمین دیگران کاشته شده است نه در زمین خودی و رفرمیسم در زمین غیر در حال کشاورزی است نه در زمین خودش. سخن به اینجا که می‌رسد امام یک مرتبه پرده تحلیل سیاسی و بحث تئوریک خود را کنار می‌زند و به صورت عریان از موضع‌گیری خود در برابر جریان کودتاگرایانه انتقال غیر دموکرایک قدرت سیاسی محمد در شورای سقیفه صحبت می‌کند:

«فَإِنْ أَقُلُّ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ - اگر در برابر سقیفه قیام کنم خواهند گفت به خاطر سهم خواهی قدرت است و اگر ساکت باشم می‌گویند به خاطر محافظه کاری و ترس از مرگ است» (ادامه خطبه ۵)، ولی وضعیت سیاسی من در این شرایط بعد از مرگ پیامبر بسیار حساس است چراکه از یک طرف نهضت محمد از طرف نیروهای جهانخوار خارجی از روم گرفته تا ایران و مصر و غیره که همه برای بقاء خود کمر به نابود کردن اسلام بسته‌اند، تهدید می‌شود و از طرف دیگر تضادهای داخلی به خاطر انتقال غاصبانه قدرت سیاسی محمد در حال رشد می‌باشد و در همین رابطه است که اگر من به خاطر دفاع از نهضت رفیق محمد وارد کارزار بشوم و با غاصبین خلافت در بیایتم، خواهند گفت که:

«يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ - قیام علی به خاطر سهم خواهی قدرت سیاسی است و اگر هم به خاطر حفظ وحدت مسلمین در برابر خطر بیگانه جهانخوار خارجی سکوت کنم خواهند گفت که سکوت علی به خاطر کنسرواتیسیم و محافظه کاری و ترس از مرگ است.»

«هِيَهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّي - هیهات بعد از ۲۳ سال آزمایش‌ها و فدا کاری‌ها و از جان گذشتگی که من در خدمت رفیق محمد انجام دادم»، آیا جایی هم برای اینگونه صحبت‌ها باقی می‌ماند که بگویند علی محافظه کار شده و زندگی او را زمین گیر کرده است و از مرگ و سختی‌های مبارزه می‌هراسد و دیگر توان مبارزه مثل قبل ندارد.

«وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِه المَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّه - به خدا قسم پسر ابی طالب بیش از انس کودک به پستان مادر برای شیر با مرگ انیس است» لذا سکوت من در برابر انتقال غیر دموکرایک قدرت سیاسی محمد در شورای سقیفه به خاطر ترس از مرگ و



محافظه کاری و کنسرواتیسیم نیست بلکه:

«بَلِ اِنْ دَمَجْتُ عَلٰی مَكْنُونٍ عَلِمَ لَوْ بُحْتُ بِهٖ لِاَضْطَرَّ بِكُمْ اِضْطِرَابَ الْاَرْضِ فِي الْطَوِيِّ الْبَعِيْدَةِ  
– به خاطر آن سکوت کردم که اگر شما به عظمت موضوع سکوت من (که جهت حفظ  
وحدت مسلمین برای حفظ اسلام در این شرایط خطیر در برابر خطر نیروهای بیگانه  
است) واقف شوید از وحشت آن مانند ریسمان آویزان در چاه عمیق برخورد خواهید لرزید.»

پایان





علی و انسایت



شاید اگر بخواهیم هدف مشترک رسالت تمامی پیامبران ابراهیمی و مصلحین و اندیشمندان و متفکرین مردمی از آغاز تاریخ بشر تاکنون را در یک کلمه به نمایش بگذاریم بدون هیچ تردیدی آن کلمه انسان می‌باشد. چراکه تنها فونکسیون تمامی تبعیضات و دسته بندی‌ها و اختلافاتی که از آغاز تاریخ بشریت تاکنون بر بشریت تحمیل شده است عبارت است از قطعه و قطعه شدن انسان و انسانیت.

به عبارت دیگر همه این فشارها و تبعیضات و ستم‌ها و... در تاریخ بشریت یک فونکسیون واحد داشته‌اند و آن عبارت است از قطعه قطعه کردن انسان واحد اولیه می‌باشد چراکه انسان اولیه در جامعه اشتراک اولیه چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی یک «من» واحد بود هر چند این وحدت او یک وحدت طبیعی بود و نسبت به وحدت نهایی بشریت که یک وحدت انسانی می‌باشد به لحاظ کیفی دارای اختلاف پتانسیل زیادی می‌باشد اما به هر حال تا زمانی که در جامعه اشتراک اولیه انسانیت هنوز به صورت همه جانبه و عریان در دامن طبیعت زندگی می‌کرد هم در عرصه فردی و هم در عرصه اجتماعی آنچنانکه دورکیم و یا ژان ژاک روسو می‌گوید یک وحدانیت کامل داشت و یک وحدانیت تمام عیار با طبیعت داشت.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِه الحَقِّ



لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره البقره - آیه ۲۱۳).

این وحدانیت انسانیت در جامعه اولیه هم در درون بود و هم در برون هم در فرد بود و هم در جامعه، البته آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت هر چند این وحدانیت یک وحدانیت خام و طبیعی و ساده و اولیه بود ولی به هرحال در این وحدانیت انسانیت و طبیعت انسان در شکل ساده و خام آن وجود داشت و انسانیت اولیه و ساده طبیعی صورت واحد داشت که هم در جامعه واحد اشتراک اولیه نمود داشت و هم در فرد ساده طبیعی اولیه دارای بود و ترم انسانیت در این مرحله از تاریخ بشر هم در جامعه مصداق عینی خود را پیدا می‌کرد و هم در خود فرد نمود پیدا کرده بود. البته طبیعی بود که برای اینکه این انسانیت واحد خام اولیه دچار تعالی و کمال گردد و از حالت خامی بیرون بیاید می‌بایست این شدن تعالی بخش خود را در عرصه دیالکتیک اجتماعی بالاجبار از سر گیرد.

به عبارت دیگر برای انسانیت واحد اولیه این امکان وجود نداشت تا «من» واحد طبیعی انسانی خود را در عرصه همان طبیعت اولیه‌ای که اسیر آن می‌بود، بتواند به انجام برساند. حتماً انسان و انسانیت واحد اولیه برای تعالی خود می‌بایست از طبیعت فاصله بگیرد و بر جبر طبیعت توسط ابزار تولید غلبه نماید و آفرینندگی و اراده و اختیار که مشخصه‌ها و مرزبندی‌های او با دیگر حیوانات بود در جامعه اولیه به صورت ابراز تولید مادیت ببخشد تا توسط آن جبر طبیعت را در هم بشکند و بر طبیعت غلبه پیدا کند اینجا بود که با ظهور ابزار تولید انسان رفته رفته از طبیعت فاصله گرفت ولی این فاصله گرفتن انسان از طبیعت تنها به یک فاصله مادی انسان از طبیعت خلاصه نگردید چراکه انسان واحد تا وارد عرصه دیالکتیک جدائی خود از طبیعت گردید به موازات آن رفته رفته با به وجود آمدن دستاوردهای جدید این دیالکتیک انسان دچار تجزیه گردید البته باز هم تاکید می‌کنیم که این تجزیه انسان واحد اولیه هم در عرصه فردی صورت گرفت و هم در عرصه اجتماعی و اینجا بود که متفکرین بزرگ لیبرالیستی در قرن نوزده و بیست امثال ژان ژاک روسو زمانی که به این فونکسیون طبیعی و دیالکتیکی جدائی انسان از طبیعت پی بردند و دریافتند که عامل اولیه قطعه قطعه شدن انسان واحد اولیه هم در عرصه فردی



و هم در عرصه اجتماعی جدائی انسان از طبیعت و غلبه انسان بر جبر طبیعی بوده است لذا جهت دستیابی دوباره انسان به آن انسانیت واحد اولیه دوباره آرزوی بازگشت انسان به طبیعت عریان اولیه کردن و اعلام کردند که تنها راه دستیابی دوباره به انسانیت واحد اولیه بازگشت دوباره به طبیعت می‌باشد و انسان متمدن اگر می‌خواهد این انسانیت قطعه قطعه شده خود را دوباره بدست آورد مجبور است که دوباره نسبت به این تمدن بیگانه گردد و پشت پا به همه این در و دستگاه تمدن بشریت بزند و دوباره بازگشت پیدا کند به آن دوران پیوند عریان بین انسان و طبیعت.

البته آنچه متفکرینی امثال روسو به آن توجه نمی‌کردند عبارت از این حقیقت بود که گرچه دستیابی به انسان واحد و انسانیت واحد یک امر پسندیده‌ای می‌باشد ولی نباید این حقیقت را از نظر دور داشته باشیم که آن وحدانیت انسانیت اولیه گرچه به هر حال یک وحدانیت بود و انسانیت واحد اولیه در بستر آن وحدانیت در آرامش طبیعی دور از نفاق‌ها و تضادهای فردی و اجتماعی در کمال آرامش زندگی می‌کرد.

ولی به هر حال این وحدانیت یک وحدانیت طبیعی و خام و حیوانی بود که اصلا با سنخیت تعالی بخش انسانی که دارای قدرت اختیار و اراده و انتخاب و آفرینندگی بود جور در نمی‌آمد حتما می‌بایست این وحدانیت دچار تحول می‌گشت البته بشریت آرزوی وحدانیت می‌کرد چراکه برای یک مرحله این وحدانیت را به هر حال در شکل حیوانی آن تجربه کرده بود لذا در این رابطه بود که برای تعالی این وحدانیت طبیعی به وحدانیت انسانی راهی جز اینکه این بشریت وارد دیالکتیک طبیعی و اجتماعی و تاریخی بشود وجود نداشت اینجا بود که با فاصله گرفتن انسان از طبیعت بر پایه قدرت آفرینندگی و همراه با نردبان ابزار تولید انسان با وحدانیت اولیه خود خداحافظی کرد و انسان دیالکتیکی یا انسان غیر واحد متولد گردید این انسان ثنوی و غیر واحد هم در عرصه فردی شکل گرفت و هم در عرصه اجتماعی البته این دوگانگی انسان مولود الیناسیون یا از خود بیگانگی انسان در بستر دیالکتیک بود چرا که انسان اولیه که توسط کار توانست جنگ خود را با طبیعت آغاز کند و نخستین تعریف از خود در برابر طبیعت بدست آورد که آن عبارت بود از اینکه انسان حیوانی است که کار می‌کند و تمامی پتانسیل اراده و اختیار و آفرینندگی و... خود را در آن مرحله اولیه در شکل کار مادیت خارجی می‌بخشد و کار اولیه خود را در جهت



شکستن جبر طبیعت بر پایه ایجاد ابزار تولید بکار می‌گیرد اما این کار و این ابزار تولید در عرصه دیالکتیک بین انسان و طبیعت نخستین دستاوردی که برای انسان به وجود آورد الیناسیون انسانیت بود چراکه انسان توسط کار و ابزار تولید در عرصه نبرد با طبیعت گرچه خود دست به تولید می‌زد ولی این تولید به بهای نفی طبیعت و به مرور زمان با نفی طبیعت توسط کار و تولید انسان خود را همراه با نفی طبیعت نفی می‌کرد و آن محصول کار یا آن تولید را جایگزین خود می‌کرد اینجا بود که الیناسیون طبیعی سروکله‌اش برای اولین بار در طبیعت پیدا شد که توسط این الیناسیون بود که انسانیت قطعه قطعه گردید البته خود این الیناسیون بعداً در عرصه دیالکتیک فرد و اجتماعی مراتب و صورت‌های مختلفی به خود گرفت که عبارت بودند از:

۱- الیناسیون طبیعت توسط کار.

۲- الیناسیون اجتماعی توسط مالکیت و مذهب و نژاد.

که در الیناسیون طبیعت فرد واحد اولیه بود که در بستر دیالکتیک با کار نفی گردید و با نفی آن وحدانیت اولیه انسان دیالکتیکی تضادمند جانشین آن گردید بنابراین آنچه تاکنون مشخص گردید عبارت از این حقیقت می‌باشد که:

الف - انسان یا انسانیت یا آدم قرآن تنها خواسته و هدف مشترک تمامی انبیاء و مصلحین و اندیشمندان و متفکرین مردمی بشر از آغاز تاریخ تاکنون بوده است.

ب - امکان تحقق انسانیت و انسان و آدم وجود ندارد مگر اینکه دوگانگی‌های فردی و اجتماعی بشر از میان برود و انسان بتواند به وحدانیت «من» حقیقی آنچنانکه هایدگر می‌گوید دست یابد. این «من» واحد حقیقی است که نامش انسان و آدم و انسانیت می‌باشد و این آن «من»ی است که به صورت آدم در تمامی انسان‌ها به صورت یک حقیقت مشککه جاری و ساری می‌باشد و هم جمع است و هم فرد است در جامعه مادیت آن جمعی است و در فرد مادیت آن فردی می‌باشد.

ج - انسان اولیه یک انسان واحد بود که این وحدانیت هم در رابطه فردی او و هم در رابطه اجتماعی او جاری و ساری بوده است.



د - انسانیت یا انسان تنها در کانتکس وحدت فردی و اجتماعی تبیین و مادیت پیدا می‌کند و با قطعه قطعه شدن فرد و جامعه انسانی انسانیت با انسان هم در عرصه فردی و هم در عرصه اجتماعی وداع کرد.

ه - تا زمانی که انسان نتواند وحدت دوباره فردی و اجتماعی خود را حاصل کند نمی‌تواند به انسانیت یا انسان یا آنچنانکه قرآن از آن یاد می‌کند آدم دست پیدا کند.

و - انسانیت اولیه انسان یا به قول قرآن آن آدم البشر اولیه یک انسانیت خام و طبیعی و حیوانی بود چراکه صد در صد مانند حیوانات اسیر جبر طبیعت بود.

ز - این انسانیت انسان طبیعی اولیه (آدم قرآن) می‌بایست برای تعالی این «من» واحد فردی و اجتماعی خود وارد کارزار دیالکتیکی بشود.

ح - دیالکتیک اولیه انسان که بر پایه پتانسیل اراده و انتخاب و آفرینندگی انسان شکل گرفته بود عبارت بود از کار و انسان و طبیعت توسط این دیالکتیک کار و انسان و طبیعت بود که انسان به جنگ با طبیعت برخاست ولی این دیالکتیک اگرچه تنها بستر شدن و تکامل انسان بود ولی ناخواسته یک میوه و ماحصل جبری هم به همراه آورد که آن میوه تمامی بشریت را گرفتار دوگانگی بعدی فردی و اجتماعی کرد که خود این عاملی گردید تا بشریت با وحدت اولیه خود در عرصه فردی و اجتماعی وداع نماید و در نتیجه انسان و انسانیت و آدم قرآن از صورت یک ابژه فردی و اجتماعی به صورت یک سوژه آرمانی برای بشریت در آید.

ط - آن محصول و میوه دیالکتیک کار و انسان و طبیعت که باعث این همه دگرگونی در تاریخ بشریت گردید پدیده الیناسیون بود که عبارت است از نفی انسان و جایگزین کردن چیزی غیر انسان به جای انسان هم در انسان فردی و هم در انسان اجتماعی بود.

ی - پدیده الیناسیون اگرچه در آغاز به علت اینکه محصول دیالکتیک طبیعی کار و انسان و طبیعت بود و عامل نفی «من» واحد انسانی فردی افراد گردید ولی با نفی «من» انسانی فردی در عرصه آن دیالکتیک توسط الیناسیون طبیعی عرصه کارزار این مولود جدید به همین جا محدود نماند و با دوگانه شدن «من» فردی توسط الیناسیون طبیعی این الیناسیون

توسط پیدایش مالکیت و طبقه و استثمار به الیناسیون اجتماعی انتقال پیدا کرد و الیناسیون اجتماعی توسط الیناسیون طبقاتی و الیناسیون مذهبی و الیناسیون نژادی و قومی جامعه انسانیت را هم دچار دوگانگی کرد و در نتیجه بشریت با انسانیت یا انسان اجتماعی هم وداع کرد.

ک - وداع بشر با «من» فردی و یا «من» اجتماعی و یا به قول هایدگر «من» حقیقی که همان آدم و انسان می‌باشد همراه با جایگزینی «من» مجازی یا «من» طبقاتی و «من» نژادی یا «من» دینی یا «من» قومی در بستر الیناسیون طبقاتی و طبیعی و مذهبی و اجتماعی و قومی و نژادی باعث نگرید تا بشریت برای همیشه با آن «من» طبیعی و «من» اجتماعی و «من» انسانی یا آن «من» آدم قرآن خداحافظی کند بلکه بالعکس پیوسته به صورت یک آرمان و ایده در وجدان فردی و اجتماعی او جای گرفت که پیوسته آرزو می‌کرد تا کاری کند که دوباره آن «من» حقیقی فردی و اجتماعی او که همان انسانیت و انسان و آدم می‌باشد برایش حاصل شود.

ل - در این رابطه بود که تمامی اندیشه‌ها و فلسفه‌ها و ادیان و عرفان و هنر و... به کار افتاد تا بشریت گرفتار شده در دوگانگی‌های فردی و اجتماعی و طبقاتی و مذهبی و نژادی و... که در زیر ارا به این خدایان اقتصادی و نژادی و طبقاتی و مذهبی در شکل آسمانی و زمینی آن در حال له شدن و نابود شدن بود نجات دهند و در لوای طرح انسان به بشریت بفهماند که من‌های این دوگانگی‌ها و تبعیضات تو با همه این تنوع‌های طبقاتی و نژادی و قومی و جغرافیائی و زبانی و رنگی و سنتی و فرهنگی و... یک «من» واحد هستی که آن «من» واحد انسان و آدم و انسانیت نام دارد که تا آن «من» حقیقی عام واحد و رای طبقاتی، و رای نژادی، و رای جغرافیائی، و رای مذهب و دینی و... حاصل نشود بشریت هرگز به آرامش نخواهد رسید باید همگی برای تحقق آن «من» حقیقی و واحد و رای طبقه و نژاد و مذهب و ملیت و رنگ و سنت و فرهنگ و... تلاش کنیم و هر اندیشه و فلسفه و مذهب و عقیده و... که بخواند این «من» را تجزیه نماید و یا در جهت تبیین تجزیه آن تلاش کند یک مقوله ارتجاعی و ضد انسانی است خواه مذهب باشد خواه فلسفه خواه علم باشد خواه عرفان و خواه فلسفه ارسطو باشد که می‌گفت بشریت به دو طبقه برده و برده دار تقسیم می‌شود و تغییر این دوگانگی باعث می‌گردد تا ردیلت‌ها بر فضیلت‌ها غلبه کند خواه



فلسفه ارنست رنان قرن نوزدهم فرانسه باشد که می‌گفت: طبیعت بشریت را به دو شکل کارگر و کارفرما آفریده مشرق زمین کارگرند و مغرب زمین مدیر و به همین دلیل است که کمیت جمعیت مشرق زمین‌ها بیشتر از مغرب زمین‌ها می‌باشد چراکه از نظر کمیت به کارگر بیشتر از مدیر نیاز است و خواه نظر نژادپرستانه هگل باشد که در پروسه اعتلای روح خود زمانی که به مرحله انتقال بشریت از مذهب به فلسفه می‌رسد مذهب را به مشرق زمین منسوب می‌کند و فلسفه را به مغرب زمین و در راس آن به آلمان و نژاد ژرمن تکیه می‌کند و خواه مذهب مانی که دوگانگی اجتماعی بشریت را در کانتکس زروان تاریکی و زروان روشنایی تبیین می‌نماید و... و خواه نظریه ملاصدرا و ملاحادی سبزواری باشد که دوگانگی جنسیت بین زن و مرد را تبیین فلسفی می‌نمایند و معتقدند که زن‌ها حیوانی هستند که خداوند جهت تولید مثل مردان به صورت انسان در آورده یا آنچنانکه غزالی می‌گوید زن‌ها شیاطینی هستند که در کمین مردان قرار گرفته‌اند.

م - تا زمانی که دوگانگی‌های طبقاتی و نژادی و جنسیتی و مذهبی و... از میان نرود انسانیت و انسان و آدم حاصل نمی‌شود باید برای نجات انسان و انسانیت بشریت را از زیر این تبعیضات طبقاتی و مذهبی و نژادی و جنسیتی و... نجات دهیم.

### دزایناسیون طبقاتی، نژادی، مذهبی، جنسیتی:

حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چگونه می‌توانیم فرد و جامعه را از «من»‌های مجازی محیط بر او که چون پبله ابریشمی وجود او را در چنگال خویش قرار داده‌اند نجات دهیم آیا باید از راهی برویم که ژان ژاک روسو پیشنهاد می‌کند و می‌گوید برای رهائی انسان از این «من»‌های مجازی باید بشریت دوباره تمدن را رها کند و به عصر توحش و بربریت و اشتراک اولیه برگردد و دوباره با طبیعت عریان و وحشی مانند گذشته پیوند یک طرفه برقرار کند چراکه از نظر ژان ژاک روسو تمام گرفتاری انسان این تمدن بشری می‌باشد که انسان را با خودش و با طبیعت بیگانه کرده است یا به شعاع بودا عمل کنیم که می‌گوید بشریت در زیر خدایان بیشمار آسمان در حال نابود شدن است برای نجات بشریت باید این ارباب بیشمار خدایان آسمان را از دوش او برداریم با برداشتن

بار این خدایان که تعداد آن‌ها از تعداد انسان‌ها بیشتر شده انسانیت دوباره تحقق پیدا می‌کند یا به شعار مارکس عمل کنیم که می‌گوید این زنجیر هائی که بر پایه بشر قرار گرفته و او را از خودش و از انسانیت دور ساخته زنجیر استثمار طبقاتی است تا زمانی که زنجیر استثمار طبقاتی بر پای بشر سنگینی می‌کند امکان تحقق و نیل به انسانیت وجود ندارد و... به هر حال آنچه مسلم است اینکه بشریت پیوسته در تلاطم رهائی از این «من»‌های مجازی طبقاتی و نژادی و مذهبی و جنسیتی و... بوده که وجود او را زمین گیر کرده است و هر کدام به فراخور اندیشه و فکر خود راه حلی برای نجات انسان مطرح کرده است و آنچه مهمتر از هر امری است همین دغدغه بشریت برای نیل به انسان و انسانیت بوده است و در فراق این حلقه آرمانی بوده که پیوسته در عرصه‌های هنر و مذهب و فلسفه و... می‌کوشیده تا آن انسانیت سوپژه آرمانی خود را مادیت نظری و عملی بخشد و در همین رابطه بود که انسانیت به صورت حقیقت انسانی سیال توسط انسان در حال خلق شدن می‌باشد و تا زمانی که این انسانیت سبزه توسط پراکسیس عینی - ذهنی انسان کامل نشود امکان تحقق انسان برای او وجود نخواهد داشت و این بزرگترین حقیقتی است که بشریت تاکنون موفق به کشف آن گردیده است چرا که گرچه بشریت می‌داند تا زمانی که «من» واحد فردی و اجتماعی و تاریخی او مادیت ابژکتیو پیدا نکند امکان دستیابی او به «من» حقیقی و انسانی برایش وجود ندارد همچنین اگرچه انسانیت می‌داند برای نیل به «من» حقیقی انسانی‌اش تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه از این من‌های کاذب مجازی طبقاتی جنسیتی و نژادی و مذهبی و... که وجود «من» حقیقی او را احاطه کرده است نجات پیدا کند ولی با همه این‌ها آنچه در اینجا نباید از نظر دور بداریم این حقیقت است که این «من» حقیقی یا «من» انسانی یک حقیقت انسانی است که اگرچه در بستر دیالکتیک طبیعی انسانی بر پایه پراکسیس بشر تکامل پیدا می‌کند ولی تا زمانی که حتی آن عوامل تکامل بخش ابژکتیو مادیت خود را در عرصه سوپژکتیو اعتلا ندهد تنها با حرکت استکمالی ابژه تکامل پیدا نمی‌کند به عبارت دیگر باید این «من» انسانی که حقیقت واحد همه بشریت می‌باشد در عرصه تئوری و سوپژکتیو کمال پیدا کند تا در نهایت امکان تحقق مادی آن برای بشریت فراهم گردد و گر نه اگر تنها با آن شکل «من» حقیقی واحد اولیه جامعه اشتراکی بشریت بخواهیم بشریت را به انسان واحد اولیه برسانیم همان می‌شود که

ژان ژاک روسو گرفتار آن شد پس بشریت باید برای تحقق انسانیت یا آدم یا «من» حقیقی هایدگر پیوسته در عرصه‌های هنر و فلسفه و مذهب و... به تکامل سوپژکتیو «من» حقیقی یا «من» انسانی بپردازد و تا زمانی که این «من» حقیقی انسان کمال تئوریک خود را در عرصه سوپژکتیو فراهم نکند امکان دستیابی به انسانیت و انسان وجود نخواهد داشت اینجا است که به نیکی در می‌یابیم که چرا بشریت و تمام اندیشمندان و متفکرین و پیامبران و هنرمندان و فلاسفه و... که در راه انسانیت انسان تلاش می‌کرده‌اند پیوسته می‌کوشیده‌اند تا از انسانیت بازتعریف دوباره بکنند و تعریف انسان را درجه‌ائی بالاتر ببرند.

باز در همین رابطه است که به نیکی در می‌یابیم که چرا هر کدام از این انقلابیون و یا مصلحین می‌کوشیده‌اند که در بستر حرکت خود تعریفی جدید از انسان ارائه دهند و باز در همین رابطه بوده که در می‌یابیم که چرا ارزش هر اندیشه و تفکر و هنر و مذهب و فلسفه‌ائی در این بوده که آن هنر و مذهب و فلسفه و اندیشه و... چه تعریفی برای انسان قائل است و تا چه اندازه توانسته است به تعریف انسانیت اعتلا بخشد و باز در همین رابطه است که تنها معیار و محک و شاخصی که می‌تواند تمامی اندیشه و هنرها و فلسفه‌ها و مذهب‌ها به محک ارزیابی بکشاند فقط و فقط برخورد و تعریف او از مقوله انسان می‌باشد لذا در این رابطه است که هر اندیشه و تفکر و اعتقادی که به هر نحو خواهد اصالت را از انسانیت بگیرد و به آسمان‌ها و خدایان آسمان‌ها بدهد و انسان و انسانیت را در پای خدایان آسمان‌ها قربانی کند اسکولاستیک نامیده می‌شود و باید نفی گردد و اصلا تعریف اسکولاستیک غیر از این چیز دیگری نیست که اسکولاستیک عبارت است گرفتن اصالت از انسان و دادن این اصالت به آسمان‌ها و خدایان می‌باشد و به این ترتیب است که اسکولاستیک به دو قسم اسکولاستیک کلاسیسم یا اسکولاستیک سنتی و قدیم و اسکولاستیک کلاسیک یا اسکولاستیک مدرن تقسیم می‌شود ولی آنچه در این انواع اسکولاستیک مشترک می‌باشد همان نفی انسان و اصالت انسان می‌باشد و دادن این اصالت به آسمان‌ها و خدایان آسمان‌ها می‌باشد بنابراین آنچه در این مرحله از بیان تاکنون تقریر کردیم عبارت می‌باشد از:

۱ - بشریت بر پایه الیناسیون به نفی خود پرداخت و با نفی انسانیت یا «من» حقیقی «من»‌های مجازی در عرصه الیناسیون‌های طبیعی و اجتماعی و تاریخی و طبقاتی و



نژادی و جنسیتی و مذهبی و... جایگزین «من» حقیقی او گردید که این جایگزینی در عرصه دیالکتیک کار، طبیعت، انسان همراه با پیدایش زور و مالکیت و طبقه و استثمار و استثمار و استبداد و نژادها و جنسیت‌ها و مذاهب و ادیان و... تحقق پیدا کرد.

۲ - راه نجات انسان از این "من"‌های مجازی که همگی بر پایه الیناسیون شکل پیدا کرده‌اند بازگشت از آن طریقی است که شکل گرفته‌اند که این حرکت دز الیناسیون نامیده می‌شود.

۳ - بنابراین دز الیناسیون عبارت است از الینه زدائی کردن طبقاتی و نژادی و جنسیتی و مذهبی و...

۴ - بنابراین مینا دز الیناسیون آنچنانکه الیناسیون به انواع طبقاتی و نژادی و مذهبی و... تقسیم می‌گردید دز الیناسیون نیز به انواع طبقاتی و مذهبی و نژادی و جنسیتی و... تقسیم می‌شوند.

۵ - بر پایه دز الیناسیون‌های مختلف است که ما می‌توانیم "من"‌های مجازی محیط بر انسان را هم در عرصه ابژه و هم در عرصه سبژه نفی کنیم و راه را برای اعتلا و حیات و طرح انسان و انسانیت فراهم سازیم.

۶ - انسان و انسانیت و آدم اگرچه در عرصه دیالکتیک ابژه تاریخی و اجتماعی نفی گردیده است اما در عرصه بازسازی آن باید به آن به عنوان یک مقوله سیال اعتلاپذیر نگاه کرد که در آن صورت هدف ما بازگشت به آن «من» حقیقی جمعی واحد طبیعی جامعه اشتراک اولیه نخواهد بود بلکه هدف بازگشت به یک «من» انسانی متکامل و اعتلا یافته سوژکتیو، ابژکتیو نهائی خواهد بود که فرسنگ‌ها با آن «من» اولیه واحد جمعی متفاوت می‌باشد.

۷ - این «من» ثانویه تا زمانی که در عرصه‌های مختلف سوژکتیو اعم از هنر و فلسفه و علم و مذهب و... خود را کامل نکند امکان تحقق آن وجود نخواهد داشت.

۸ - تمامی پیامبران و فلاسفه و هنرمندان و اندیشمندان بشریت از آغاز تاریخ تاکنون تلاش کرده‌اند تا این «من» انسانی انسان را کمال بخشند و تعریفی جدید از انسان ارایه دهند و زمینه کمال تعریف انسان را فراهم کنند.

۹ - ارزش هر اندیشمند و متفکر و مذهب و هنر و فلسفه فقط در این نهفته است که تا چه اندازه توانسته است به تعریف انسان اعتلا ببخشد.

۱۰ - تا زمانی که یک نحله یا تفکر یا اندیشه یک تعریف از انسان ندهد امکان قضاوت در باب آن نحله و اندیشه وجود نخواهد داشت.

۱۱ - اسکولاستیک عبارت است از گرفتن اصالت از انسان و بخشیدن آن اصالت به آسمان‌ها و خدایان می‌باشد که در این رابطه به دو دسته اسکولاستیک نو و کهنه تقسیم می‌شوند بنابراین آنچنانکه مذهب می‌تواند اسکولاستیک داشته باشد هنر نیز می‌تواند دارای اسکولاستیک باشد و به همین ترتیب نیز فلسفه می‌تواند دارای اسکولاستیک باشد و ...

۱۲ - برای دز الیناسیون انسان که تنها راه نیل به انسانیت می‌باشد مکانیزم‌های مختلفی از آغاز تاریخ تاکنون مطرح شده است که عبارت می‌باشد از:

الف - دز الیناسیون طبقاتی - مارکس،

ب - دز الیناسیون تمدن - روسو،

ج - دز الیناسیون جنسیتی - فروید،

د - دز الیناسیون مذهبی - بودا،

ه - دز الیناسیون نفسانی - مولوی و ...

۱۳ - انسان یا انسانیت یک حقیقت تاریخی می‌باشد که در عرصه ابژکتیو و سوپژکتیو طبیعی و انسانی به مرور زمان شکل می‌یابد.

۱۴ - حقوق بشر بزرگترین دستاورد سوپژکتیو انسان سرمایه‌داری با محتوای لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و معرفتی و اخلاقی می‌باشد.

۱۵ - تا زمانی که یک تعریف جدید و متعالی از انسان ارائه ندهیم تمامی ادعاها باطل و دروغ می‌باشد.

۱۶ - نمی‌شود در سوپژکتیو انسانیت را طوری تعریف کنیم که با ابژکتیو ما تناقض داشته باشد ولی می‌شود برای توجیح تبعیضات جامعه اعم از طبقاتی و سیاسی و فرهنگی و

نژادی و... برای تبیین و تفسیر این انسان پاره پاره شده اصالت را از انسان بگیریم و به خدایان آسمان‌ها بدهیم با خداوند اصالت یافته آسمان‌ها همه کاری می‌توان برای تفسیر انسان پاره پاره شده اجتماعی کرد.

۱۷ - اگر حکومتی با فقه شکنجه را توجیه دینی می‌کند و اگر حکومتی با دین و فقه و اخلاق انسان را شکنجه می‌کند و در جامعه‌های توسط فقه دین و شریعت تبعیضات جنسیتی و اقتصادی و نژادی و مذهبی بر آن جامعه تحمیل می‌گردد قبل از هر چیز انسانیت در آن جامعه در حال مثله شدن می‌باشد در کهریزک آنچه مثله می‌شود انسانیت است نه آن جوانی که در زیر شکنجه دژخیمان کهریزک به فرمان دیکتاتور جان می‌دهد در تپه‌های اوین آنچه اعدام می‌گردد انسانیت است در طناب دارهای تابستان ۶۷ آنچه اعدام گردید انسانیت بود و در خوابگاه‌ها دانشجویی و سنگ فرش خیابان‌های تهران در روزهای ۲۵ تا ۳۰ خرداد ۸۸ آنچه به خاک و خون کشیده شد انسانیت بود نه افراد در پای نظام‌های فقهاتی و اتوکراتیک اولین چیزی که قربانی می‌شود انسانیت است نه آزادی.

۱۸ - اینجا است که به یک اصل رکین می‌رسیم و آن اینکه رنج‌ها از زمانی که از خواستگاه خود جدا می‌شوند دیگر رنج آن فرد یا آن طبقه یا آن گروه خاص نیست بلکه رنج همه بشریت می‌شود چرا که سمت‌گیری همه این‌ها انسانیت می‌باشد اگر علی از رنج یک خلخالی که از پای یک زن غیر مسلمانی که تحت ذمه او بوده توسط لشکر معاویه به منبر می‌رود و بر صورت خود سیلی می‌زند و فریاد بر می‌دارد که اگر از داغ این مصیبت انسانی بمیرد جای سرزنش ندارد به خاطر رنج آن زن نیست بلکه رنج علی که پیش‌بینی می‌کند به خاطر این رنج ممکن است علی بمیرد به خاطر رنجی است که از این واقعه بر انسانیت وارد می‌شود و اگر حسین در روز عاشورا در آخرین لحظه دفاع از حقیقت زمانی که از اسب بر زمین افتاده بود و توان تکیه بر زانوهای خود را هم نداشت آخرین پیام خود را به تاریخ با این جمله تمام می‌کند که: «ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرار افی دنیاکم» (معیار دین نیست، معیار ما آزادگی) به خاطر دفاع از انسانیت می‌باشد و اگر صادق هدایت از رنج الیناسیون طبقاتی و اجتماعی می‌نالید به خاطر دفاع از انسانیت است و اگر چه‌گوارا بعد از پیروزی انقلاب کوبا وزارت و رفاه و دولت را رها می‌کنند و جهت مبارزه به کوه‌های بولیوی می‌رود و در آنجا با بیرحمانه

ترین شکل توسط دژخیمان سرمایه‌داری کشته می‌شود به خاطر انسانیت است و به این ترتیب همه مبارزه‌ها و فداکاری‌ها و شهادت‌ها و... اگرچه با انگیزه‌های مختلفی از مذهب تا ملیت و... متفاوت بوده است.

ولی در رابطه با هدف انسانی همگی در نهایت به اشتراک و نقطه واحد می‌رسند پس رنج‌ها و سختی‌ها و تبعیضات از زمانی که از خواستگاه اولیه آن جدا می‌شوند دیگر رنج همه بشریت می‌شود چرا که رنج انسانیت می‌شود بنابراین رنج‌های علی چه آن زمان که برای عدالت اقتصادی با شعار «الحق قدیم لایبطل عنه شی» در جمل با اصحاب کبار رسول الله (طلحه و زبیر) و ام المومنین (عایشه) می‌جنگید و چه آن زمانی که برای عدالت سیاسی در صفین با معاویه می‌جنگید و چه زمانی که برای عدالت اجتماعی در نهروان با خوارج می‌جنگید و چه آن زمانی که در بدر و احد و خندق و خیبر و... برای استقرار مکتب می‌جنگید و چه زمانی که سر در حلقوم چاه‌های یبوع فرو می‌برد و ناله‌های وجود خویش را سر می‌داد همه برای رنج انسانیت و انسان بود چه آنجا که از جامعه طبقاتی عثمان می‌نالید و شعار بازگشت عطا‌های عثمان به بیت المال سر می‌دهد که بخشش‌های عثمان حتی اگر به کابین زنانان رفته باشد و یا با آن کنیزهای در آغوش خریدیده باشید پس می‌گیرم.

«وَاللّٰهُ لَوِ وَّجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النِّسَاءَ، وَمَلِكٍ بِهٖ الْاِمَاءُ، لَرَدَدْتُهُ فَاِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَیْهِ اَضِیْقُ - به خدا قسم مال هائی که عثمان بخشیده پس می‌گیریم حتی اگر مهریه زنانان و یا کنیزهای در آغوشتان باشد چراکه دامنه عدل وسیع است و کسی که عدل بر او تنگ باشد جور و ظلم برایش بیشتر تنگ است» (خطبه ۱۵ - نهج البلاغه).

و چه آنجا که مسئولیت تاریخی بشریت بر پایه آگاهی تعیین می‌کند که:

«لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِهٖ وَجُودُ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللّٰهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ اَلَّا يَفْأُرُوا عَلَی كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَعْبَ مَظْلُومٍ، لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلِهَا - قسم به خدا اگر قیام شما مردم نبود و اگر خداوند مسئولیت بر دوش آگاهان جامعه نگذاشته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نباشند افسار شتر خلافت

را مانند گذشته رها می‌کردم» (خطبه ۳ - نهج البلاغه).

چه آنجائیکه پس از تحویل خلافت از انقلابیون مرانامه حکومتی خودش را اینچنین اعلام می‌کند:

«أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِهِ الْحَقُّ لِنُبُلْتُنْ بِلْبَلَّةَ، وَلِتُعْرَبَلْنَ عَرَبِيَّةً، وَلِتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَلَيَقْصِرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبْقُوا - بدانید که شرایط اجتماعی بازگشت پیدا کرده به دوران محمد رسول الله قسم به آن کسی که محمد را برای هدایت شما فرستاد شما را در دیگ اجتماعی می‌جوشانم و در هم می‌ریزم و زیر رو می‌کنم آنچنانکه پائینی‌های جامعه بالا بیایند و بالائی‌های جامعه پائین روند و آن‌ها که پیشگام‌اند پسگام شوند و آنهایی که پسگام‌اند پیشگام گردند» (خطبه ۱۶ - نهج البلاغه).

و چه آنجائیکه خار در چشم و استخوان در گلو ۲۵ سال صبر کرد تا جامعه نارس بعد از محمد با گام‌های لاک پشتی خود به خودآگاهی اجتماعی و تاریخی برسد و خود بر علیه بی‌عدالتی‌های قیام کنند چراکه اگر علی برای انسانیت در زمانی که جامعه علی به این خودآگاهی نرسیده قیام می‌کرد قیام علی برای انسانیت نمی‌بود بلکه برای حکومت از دست رفته‌اش می‌بود که نزد علی از عطسه بز زکامی پست‌تر بود: «وَطَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِنِدِّ جَدَاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَي طَخِيَةِ عَمِيَاءَ، يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ - فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي هَاتَا أَحْجِي، فَصَبِرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قُدِّي، وَفِي الْحَلْقِ شَجَأٌ، أَرِي تُرَاشِي نَهْبًا - با همه این‌ها در برابر خلیفه اول بعد از رسول الله خلافت را رها کردم چراکه دو راه بیشتر نداشتیم یک دستم به شمشیر بود و دست دیگرم بر زیتون یا بجنگم و یا صبر کنم صبری که آنچنان سخت است که انسان را پیر می‌کند به خاطر اینکه جامعه بعد از محمد به آن خودآگاهی عدالت خواهانه سیاسی نرسیده بود راهی جز صبر برابم نبود پس صبر کردم آنچنانکه خار در چشم بود و استخوان در گلویم و می‌دیدم که عدالت میراث اجداد من در حالت غارت شدن است» (خطبه ۳ - نهج البلاغه).

و چه آنجا که در رابطه با جنگ با خوارج در قیاس با جنگ‌های بر حق صفین و جمل



شعار می‌دهد که:

«لَا تَقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَاةٌ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكُهُ - بعد از من خوارج را نکشید چرا که این‌ها کسانی هستند که به خاطر جهالت در شناخت حق خطا کردند نه مانند صفین و جمل در انتخاب منفعت. پس مساوی نیست کسی که حق را می‌خواهد ولی در انتخاب آن اشتباه می‌کند با کسی که باطل می‌خواهد و به آن می‌رسد» (خطبه ۶۰ - نهج البلاغه).

و چه آنجائیکه پس از قیام مردم و انتخاب علی برای خلافت علی از آنها می‌خواهد که به جای او دیگری انتخاب کنند تا کمتر گرفتار سختی‌ها شوند:

«دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي; فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَأَلْوَانٌ; لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ - وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتْ - وَالْمَحْجَةَ - وَالْمَحْجَةَ - قَدْ تَنَكَّرَتْ - وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْنَعْ إِلَيَّ قَوْلَ الْقَائِلِ وَعَنْبِ الْعَاتِبِ، وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ; وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَابْتِئَمُّوهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا - مرا رها کنید و برای خلافت کسی دیگری انتخاب کنید چرا که من با انتخاب شما به استقبال حکومت بر جامعه‌ائی می‌روم که برای اصلاح این جامعه مبارزه‌ائی سخت در پیش دارم و این مبارزه آن قدر سهمگین است که دل‌ها را می‌لرزاند و خرده‌ها را به گل می‌نشانند افق‌های آینده برایم تاریک است و راه رفتن نا پیداست ولی بدانید اگر نرفتید کس دیگری انتخاب کنید که تسلیم زمان و جامعه بشود و من را انتخاب کردید دیگر بر خواسته‌های شما تکیه نمی‌کنم بلکه بر آگاهی خودم پیش می‌روم و در برابر مسئولیت‌ها زائیده آگاهی خودم به هیچ سرزنش‌کننده‌ائی بهائی نمی‌دهم تنها معیارم برای رفتن آگاهی خودم است. بر این مبنا اگر من را ترک کنید و من را برای خلافت و رهبری خود انتخاب نکنید و دیگری که تسلیم شما هست انتخاب کردید در آن صورت من هم مثل شما تسلیم انتخاب شما می‌شوم و من شنونده‌تر و فرمان برتر از شما به خلیفه انتخابی شما می‌گردم برای شما بهتر است که من وزیر باشم تا امیر» (خطبه ۹۱ - نهج البلاغه).

و چه آن زمانی که پس از انتخاب خلافت بر مسلمین به او پیشنهاد مصالحه و سکوت در برابر حکومت معاویه و فراموش کردن غارت‌های گذشته بیت المال توسط اصحاب کبار



حکایت می‌کند لذا مردم آن آگاهند و اعمال تو را زیر ذره بین نگاه قرار می‌دهند بدان که همانطوری در باب اعمال تو قضاوت می‌کنند که تو در باب اعمال آن‌ها قضاوت خواهی کرد ای مالک بر مردم مصر مهربان و با آن‌ها مدارا کن ز نهار نکند که به جان آن‌ها بیافتی و درنده خونخواری بشوی و همچون گرگی درنده خوراک گوسفند خود را از مردم مصر بگیری ای مالک مردم زمین یا هم فکر تواند و یا هم نوع تواند یا در خلقت با شریکند یا در اعتقاد با توهم فکرنند معیار نگاه انسانیت باشد نه مذهب و دین و اعتقاد و نژاد و... به خاطر اینکه مانند گرگی خونخواری به جان خلق نیافتی - نامه به مالک اشتر والی مصر» (نامه ۵۳ - نهج البلاغه).

در همه این‌ها آنچه برای علی معیار است فقط و فقط انسانیت است چرا که علی خوب می‌داند که ارزش او در بازتعریف عملی و نظری از انسانیت است کسی که ستم می‌کند از نظر علی بیش از هر چیز انسانیت را به زیر سوال می‌برد رنج علی رنج حکومت از دست رفته نیست چرا که علی به این حکومت جز به صورت استخوان سگی در دست جزای نمی‌نگردد رنج علی رنج سهم خواهی معاویه از حکومت و طلحه و زبیر از بیت المال نیست رنج علی رنج مغلوب شدن عدالت و حق مردم و غالب شدن جور و ستم بر مردم است رنج علی رنج انتقام از نهروان و صفین و جمل نیست رنج علی رنج انسانیت مظلوم است که هزاران سال است در زیر ساطور استثمار و استبداد و استحمار طبقه حاکمه مثله گشته است آرمان علی بازتعریف انسان و انسانیت است علی با عدالتش انسانیت را بازتعریف می‌کند علی با حکومتش انسان را بازتعریف می‌کند علی با سیاستش انسانیت را بازتعریف می‌کند علی با ناله‌های درون چاه‌های ینبع انسان را بازتعریف می‌کند علی با قلم و بیان خویش انسانیت را بازتعریف می‌کند علی با مرگ خویش انسانیت را بازتعریف کرد علی با مبارزه خستگی ناپذیر خود انسانیت را بازتعریف کرد.

سلام بر علی

سلام بر عدالت

سلام بر انسان حق

سلام بر علی قرآن ناطق

سلام بر علی بیدار آگاه

سلام بر علی ناله‌های مظلومیت انسانیت تاریخی

سلام بر علی صوت العدالت انسانیه

سلام بر علی آوای مظلومیت مستضعفین زمین

سلام بر علی آرمان انسانیت انسان زمین

سلام بر علی بازوی رهائی بخش به ضعف کشیده شدگان تاریخ

سلام بر علی تندیس آزادی انسان

سلام بر مجسمه صبر و آگاهی و حرکت

والسلام



علی و اسلام



## اصول اسلام‌شناسی علی

### ۱ - «اسلام و علی» یا «علی و اسلام»؟

در شماره‌های سال ۸۸ و ۸۹ نشر مستضعفین به مناسبت ماه رمضان در باب:

الف - علی و عدالت

ب - علی و انسانیت

ج - علی و آزادی

د - علی و اخلاق سخن‌ها گفتیم. با یک نگاهی اجمالی به مقالات مطرح شده فوق آنچه که به عنوان یک سوال سترگ در همین رابطه مطرح می‌شود اینکه آیا عدالت یا انسانیت یا آزادی و... دستاوردهائی بوده که به صورت مکانیکی یا غریزی برای علی حاصل شده است یا اینکه نه تمامی این‌ها را علی از بستر وحی و اسلام و پیوند با پیامبر و مبارزه در راه اسلام و... کسب نموده است؟ یعنی عدالت و آزادی و انسانیت اگرچه یک سلسله مقوله‌های فرامکتبی و فرادینی و فرامذهبی‌اند اما تاریخی می‌باشند، اما برای علی به صورت یک سلسله مقوله‌های فرامکتبی حاصل نشده است بلکه بالعکس تمامی این‌ها



محصولاتی بوده‌اند که علی در بستر ۵۳ سال مبارزه در راه اسلام حاصل کرده است. بنابراین عدالت فرادینی و آزادی فرادینی و انسانیت فرادینی برای علی مضمون و محتوای مکتبی داشته‌اند و تمامی این‌ها را علی در بستر مبارزه در راه اسلام و وحی و پیوند با پیامبر کسب کرده است. اگر پیامبر اسلام در وصف علی می‌گوید: «**علی مع الحق الحق مع علی** - علی با حق است آنچنانکه حق با علی است.» این تعریف پیامبر از علی در تمامی ارزش‌ها اعم از دینی و فرادینی چه عدالت باشد و چه تقوی چه آزادی و حریت باشد و چه ایمان و یقین و اخلاص چه انسانیت باشد و چه صبر و شجاعت و ایثار صادق است چراکه حق میزان تمامی ارزش‌ها است و تمامی ارزش‌ها وقتی که در ترازوی حق قرار می‌گیرند وزن و جایگاه خود را پیدا می‌کنند از عدالت گرفته تا آزادی و از انسانیت گرفته تا آگاهی و از صبر گرفته تا یقین و از اخلاص گرفته تا ایمان و... معنی این حرف این است که وقتی که می‌گوئیم چرا عدالت خوب است؟

باید در جواب فوراً بگوئیم چون عدالت حق است نه اینکه چون عدالت مکتبی یا مذهبی است یا اینکه چرا آزادی و انسانیت و آگاهی خوب است؟ باید بگوئیم چون این‌ها حق است اما اگر بگوئیم چرا حق خوب است؟ اینجا است که برای خوب بودن حق دیگر نمی‌توانیم توسط حق، حق را تعریف کنیم بلکه نیازمند به مصداقی هستیم تا با آن مصداق حق را تعریف کنیم و از دور فلسفی ارسطویی نجات پیدا کنیم به این علت پیامبر اسلام علی را مصداق حق معرفی می‌کند اما آنچه مهتر از این تعریف پیامبر از علی است اینکه علی این پتانسیل معنوی از چه طریق حاصل کرده است؟ این سوال تنها یک پاسخ دارد و آن اینکه علی این مصداق حق بودن را در مدت ۵۳ سال مبارزه در راه اسلام حاصل کرده است به عبارت دیگر علی مصداق حق شدن را در عرصه مبارزه در راه اسلام کسب کرده است. مثنوی دفتر اول - چاپ نیکلسون - صفحه ۱۶۶ - سطر پنجم به بعد:

ای علی که جمله عقل دیده‌ای	شمه‌ائی واگو از آنچه دیده‌ائی
باز گو ای باز عرش خوش شکار	تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته	چشم‌های حاضران بر دوخته
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوء القضا حسن القضا



با تو واگو آنچه عقلت یافتست	با بگویم آنچه بر من تافتست
از تو بر من تافت پنهان چون کنی	بی زبان چون ماه پرتو می‌زنی
چون تو بابی آن مدینه علم را	چون شعاعی افتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب	تا رسد از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد	بارگاه ماله کفو احد
تو ترازوی احد خو بوده‌ائی	بل زبانه هر ترازو بوده‌ائی
تو تبار و اصل و خویشم بوده‌ائی	تو فروغ شمع کیشم بوده‌ائی
من غلام موج آن دریای نور	که چنین گوهر بر ارد در ظهور
من غلام آن چراغ چشم جو	که چراغت روشنی پذیرفت از او

به همین دلیل تمامی مبارزات علی در طول ۵۳ سال حیات مکتبی‌اش مبارزه کنشی بوده و هرگز علی مبارزه واکنشی نداشته است و همیشه بیم و هراس علی چه در عرصه اخلاقیات و چه در عرصه اجتماعیات زندگی‌اش این بوده که نکند در جامعه‌ائی و نسلی که هنوز گرایشات قبیلگی و طبقاتی از ذات آنها جوشش می‌کند رفتار و کردار و گفتار او آبخور واکنشی پیدا کند. مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۷۵

گفت امیر المومنین با آن جوان	که به هنگام نبرد ای پهلوان
چون خدو انداختی در روی من	نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم به هر حق نشد و نیمی هوا	شرکت اندر کار حق نبود روا

لذا مادر راستای مبارزات عدالت خواهانه و آزادی خواهانه و انسانیت طلبانه و آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش و رهائی‌بخش ۳۰ سال بعد از پیامبر علی در هیچ جای نهج‌البلاغه و کلام امام علی از اصحاب سقیفه به خاطر غصب خلافت گله و شکایت نکرده و هیچ جا نگفته که خلافت حق من بوده و شما غصب کردی و آن زمانی هم که بعد از قتل عثمان مردم آمدند و او را به خلافت مسلمین برگزینند به مردم گفت:

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي... - مرا رها کنید و دیگری را به خلافت انتخاب کنید... - وَ اِنْ تَرَكْتُمُونِي فَآنَا كَاَحَدِكُمْ - اگر من را رها کنید و خلافت به دیگری واگذار نمائید منم مثل

یکی از شما - وَ عَلَيَّ أَسْمِعُكُمْ وَ أَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَ أَلِيْمُوهُ أَمْرُكُمْ - به آن کسی که شما انتخاب کنید بهتر از خود شما فرمانبرداری می‌کنم - وَ أَنَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا - من برای شما اگر وزیر و کمک و مشاور باشم بهتر است از اینکه امیر باشم» (نهج البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - صفحه ۸۵ - خطبه ۹۲).

به عبارت دیگر امام علی نگفت این خلافت حق من است و از پیامبر به من به ارث رسیده است بلکه بالعکس دلیل قبول خلافت از دست مردم را نه بر پایه وصایت پیامبر یا وراثت قبیله‌گی و عشیره‌گی بلکه فقط بر پایه رای و انتخاب مردم و مسئولیت انسانی و اجتماعی پیشگامان و آگاهان و عالمان تبیین می‌کند.

«...أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ - قسم به خدائی که دانه را شکافت و حیات را آفرید - لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ - اگر قیام این مردم و انتخاب آنها نبود و اگر حجت با انتخاب آنها بر من تمام نشده بود - وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَيَّ كِبْرًا ظَالِمًا وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ - و اگر این مسئولیت خداوند بر دوش علما و آگاهان جامعه نگذاشته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت ننشینند - لَأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَفَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا - ریسمان و افسار خلافت را بر گردنش می‌گذاشتم و مانند گذشته خلافت را رها می‌کردم» (نهج البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - خطبه ۳ - صفحه ۱۱).

بنابراین برعکس آنچه که ما فکر می‌کنیم امام علی هرگز خلافت بر مسلمین را نه دوست داشته و نه می‌خواسته و نه حق خود می‌دانسته بلکه بالعکس آن را حق مردم می‌دانسته و قبول خلافت مسلمین توسط خودش نه معلول اصل وصایت پیامبر یا اصل وراثت عرفی و شرعی بوده بلکه بالعکس آن را معلول انتخاب خود مردم بعلاوه مسئولیت اجتماعی ضد طبقاتی که خداوند بر آگاهان جامعه قرار داده است، می‌داند.

حال با همه این تفاسیر اگر علی خلافت بر مسلمین را حق خود نمی‌دانست و اگر علی کلاً از خلیفه شدن بر مسلمین بی‌میل بود و اگر علی دوست داشت که مشاور و وزیر باشد تا امیر و اگر علی در هیچ جا نگفته که مطابق اصل وصایت پیامبر در غدیر خم می‌بایست من امیر و خلیفه شوم یا به خاطر غدیر خم و کاندید کردن من توسط پیامبر خلافت من

غضب شد پس اعتراض و فریاد و شکوه علی در خطبه شفشقیه که تنها یک مرتبه توسط علی مطرح شد و آن هم ناتمام ماند به چه خاطر بوده است:

«أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى - آگاه باشید به خدا سوگند آن کسی که جامه خلافت را به تن کرد خوب می دانست که جایگاه من نسبت به خلافت مانند میله قطب نسبت به آسیاب است - يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ - در آگاهی و مسئولیت پذیری من این آگاهی مانند سیلی از من جاری است و آن مسئولیت پذیری مرا چون کوهی کرده که هیچ پرنده‌ای را برای پرواز بر قلگان نمی‌باشد با همه این احوال من خود را از خلافت کنار کشیدم - وَ طَفِئْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يُلْقَى رَبَّهُ - با همه این احوال خودم را در برابر دو سوال قرار دادم یا با دست خالی و تنها قیام کنم؟ یا اینکه سکوت و صبر را انتخاب نمایم؟ آن هم صبری که در آن پیران در هم نوردیده می‌شوند و کودکان در آن پیر می‌گردند و برای مومن همان کدحی است که با آن به ملاقات پروردگارش می‌رود؟ - فَرَأَيْتُمْ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبَّي - چون خوب تحقیق کردم دیدم راه دوم خردمندانه‌تر می‌باشد - فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى ثَرَاتِي نَهْبًا - پس راه دوم یعنی صبر را انتخاب کردم در حالی که در چشمم خاشاک بود و در گلویم استخوان در عین حالی که می‌دیدم ارثیه‌ام به غارت می‌رود» (نهج البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - خطبه ۳ - صفحه ۹).

### سوال بزرگ یا بزرگ‌ترین سوال تاریخ:

چرا مردی به عظمت علی که هرگز حقیقت را در پای مصلحت ذبح نکرده است در یک جا (بعد از قتل عثمان و قیام مردم) خلافت بر مسلمین را برای خود نه تنها حق نمی‌داند بلکه تحمیلی از جانب مردم و مسئولیتی از جانب خدا می‌خواند و خود را بی‌میل به خلافت نشان می‌دهد و انتخاب دیگری را توسط مردم بر خود ارجح‌تر می‌بیند و رسالت خودش در مشاوره و کمک به مردم بهتر می‌داند تا امیری بر خلافت (خطبه ۹۱ - نهج البلاغه - سید رضی) اما در جای دیگر (در خطبه شماره ۳ یعنی خطبه شفشقیه در زمانی که امام علی

برای اولین و آخرین بار با یک فلاش بک تاریخی خاطرات بعد از سقیفه را ذکر می‌کند) خود را بر شیخین و عثمان برتر می‌داند و عمل سقیفه را غارت ارثیه خود می‌خواند آیا واقعا ارثیه علی که در سقیفه غارت شد خلافت وصایتی یا وارثتی بود یا اینکه اسلام و جامعه مدینه النبی به ارث مانده از پیامبر بود؟ اگر وراثت غارت شده علی در سقیفه خلافت و حکومت بر مسلمین است پس چرا علی با شیخین بیعت کرد و شیخین را در توسعه حکومت شان یاری می‌کرد؟ چرا حتی عمر را در هنگام حمله به ایران از رفتن به ایران منع کرد و کشته شدن احتمالی او در جنگ به ضرر اسلام می‌دانست؟ چرا در زمان قیام مردم و قتل عثمان با اینکه وسعت جغرافیای خلافت ده‌ها برابر بزرگتر از زمان رحلت پیامبر اسلام شده بود علی این خلافت را که دو دستی تقدیم او می‌کردند تحقیر می‌کرد و از قبول آن امتناع می‌ورزید؟ برای پاسخ به این سوال تاریخی باید به نخستین پیام و خطبه علی پس از قبول خلافت در سال ۳۶ هجری بر گردیم که در آن امام علی مرانامه حکومتی خود را مطرح می‌کند تا بینیم خود علی از چه دردی در طول ۲۵ سال خار در چشم و خاشاک در گلو می‌نالیده است آیا درد علی درد حکومت و خلافت بوده است؟ آیا درد علی درد وصایت یا وراثت بوده است؟ آیا درد علی درد انحراف جامعه و مدینه النبی محمد بوده است؟ آیا درد علی درد کشته شدن حافظین قرآن و فراهم شدن زمینه تحریف قرآن بوده است؟ آیا درد علی مانند درد ابوسفیان درد حاکمیت بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه و بنی فلان و کنار رفتن بنی‌هاشم بوده است؟ آیا درد علی قطع وحی توسط مرگ محمد بوده است؟ آیا درد علی درد غالب شدن جناح راست طبقاتی زمان محمد و مغلوب شدن جناح چپ به رهبری خودش بوده است؟ آیا درد علی درد توسعه بیحد و مرز نظامی مسلمانان و سرازیر شدن غنائم بی‌حد و حصر جنگی به مدینه محمد و تقسیم غیر عادلانه بین مهاجرین و انصار و مردم عادی که زمینه ساز طبقاتی شدن جامعه محمد شده بود، بوده است؟

«أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ ص وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِيَّتُنَّ بَلْبَلَةٌ وَ لَتُعْرَبِلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوَاطِئَ الْقَدْرِ حَتَّىٰ يُعَوِّدَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لَيُفَصِّرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا - آگاه باشید که مصیبت اجتماعی شما بازگشت پیدا کرده به آن زمانی که محمد مبعوث شد (به عبارت دیگر جامعه شما

آنچنان سیر قهقرائی پیدا کرده و طبقاتی شده و ناهنجاری‌های انسانی و اخلاقی و طبقاتی در آن رشد کرده که برگشت پیدا کرده به همان جامعه عقب مانده بدوی که زمینه ساز بعثت پیامبر اسلام بود) به آن خدائی که محمد را به حق مبعوث کرد (در دوران خلافت من برای اصلاح جامعه شما مانند پیامبر) حتماً به بلا و آزمایش کشیده خواهید شد تا توسط این بلاها غربال بشوید و در دیگ بلاها زیر رو بشوید تا پائینی‌های جامعه بالا بروند و بالائی‌های جامعه پائین بیایند» (نهج‌البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - خطبه ۱۶ - صفحه ۱۷ - فراز دوم).

بنابراین آنچه از این اولین خطبه امام علی پس از قبول خلافت که تعیین کننده مرامنامه حکومتی او می‌باشد فهمیده می‌شود اینکه درد علی در طول ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر که علی خار در چشم و خاشاک در گلو شاهد غارت شدن میراثش بوده است انحراف جامعه مدینه النبی محمد می‌باشد نه درد خلافت و حاکمیت بنی عدی و بنی تمیم و... و نه درد تحریف قرآن و... چرا علی در میان تمامی دستاورد محمد امروز فقط انحراف و سقوط جامعه و مدینه النبی محمد را مطرح می‌کند و بر اصلاح آن انگشت می‌فشارد؟ چرا از قرآن و سنت و روایات پیامبر صحبت نمی‌کند؟ چرا از نظر علی اسلام محمد در مدینه النبی محمد خلاصه می‌شود نه در قرآن‌های بر سرنیزه معاویه؟ چرا علی در اینجا در برابر قرآن‌های تشریفاتی بر سرنیزه‌های معاویه به صورت آلت‌رناتیو قرآن خودش را قرآن ناطق می‌خواند؟ چرا از نظر علی اگر تمامی قرآن و روایات و سنت پیامبر و... حتی اگر بدون تحریف هم باقی بماند اما جامعه محمد دچار انحراف بشود تمامی اسلام به انحراف کشیده خواهد شد؟ چرا از نظر علی برای اصلاح اسلام در آن زمان سال ۳۶ هجری قبل از هر چیز باید جامعه یا مدینه النبی محمد اصلاح گردد؟ و از نظر علی تا زمانی که جامعه مسلمین اصلاح نشود امکان نجات اسلام وجود نخواهد داشت.

چرا علی معتقد است که نمایش و تبلور تمامی وحی و اسلام و قرآن و سنت محمد در جامعه محمد خلاصه می‌شود؟ چرا علی معتقد است که تمامی بلاهائی که در طول ۲۵ سال گذشته بر اسلام وارد شده در انحراف جامعه محمد خلاصه می‌شود؟ چرا علی در طول ۲۵ سال دوران سکوت و صبرش کوچکترین کار تئوریک و فرهنگی اسلامی نکرد؟ و چهار چشمه مراقب انحراف جامعه پیامبر بود؟ که به کجا می‌رود؟ چرا ما به جز چند کلام مختصر که بر سر جنازه پیامبر یا هنگام تبعید ابوذر و... از علی به جا مانده در خصوص

کار تئوریک و فرهنگی علی در طول ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر تا رسیدن به خلافت امروز چیزی در دسترس نداریم؟ چرا کل خطبه و کلام‌ها و نامه‌هایی که امروز از علی در دست داریم همگی محصول همان چهار سال و نه ماهی است که علی حکومت کرد؟

## ۲ - تعریف اسلام از نگاه علی:

آیا با همه این امور اکنون می‌توانیم این نتیجه بگیریم که اسلام از نگاه علی با اسلام از نگاه ما متفاوت می‌باشد؟ ما اگر در این شرایط یا در آن شرایط می‌خواستیم اسلام را تعریف کنیم راهی نداشتیم جز اینکه بگوئیم اسلام عبارت است از قرآن بعلاوه سنت محمد یا عترت محمد ولی در هیچ جا ما نمی‌توانیم چنین تعریفی از اسلام از علی به دست بیاوریم تنها تعریفی که امام علی در نهج‌البلاغه از اسلام می‌کند عبارت است از:

«لَا تُسَبِّحُ إِلَّا إِسْلَامًا نُسَبُّهُ لَمْ يُنْسَبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي - الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ - وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ - وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ - وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ - وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ - وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ - اسلام را آنچنان تعریفی خواهم کرد که کسی پیش از من نکرده است - اسلام عبارت است از تسلیم حق شدن - و تسلیم حق شدن همان یقین است - یقین همان تصدیق است - و تصدیق همان اقرار است - و اقرار همان تکلیف است - و اداء همان عمل صالح است پس اسلام یعنی عمل صالح بنابراین از نظر امام علی تعریف اسلام یعنی عمل صالح» (نهج‌البلاغه - دکتر جعفر شعیبی - صفحه ۳۸۲ - حکمت شماره ۱۲۵).

نیاز به گفتن ندارد که در دیسکورس قرآن و نهج‌البلاغه عمل صالح در برابر عمل حسنه قرار دارد که عمل صالح هر جا که در قرآن و نهج‌البلاغه به کار رود به معنای عمل در خدمت تغییر اجتماعی است لذا هر عملی که در خدمت تغییر جامعه باشد عمل صالح نامیده می‌شود در صورتیکه بر عکس هر عملی که در خدمت تغییر فردی افراد باشد عمل حسنه نامیده می‌شود. بنابراین در اینجا که امام علی اسلام را در عمل صالح معنی می‌کند یعنی از نظر امام علی اسلام عبارت است از عملی که در خدمت تغییر جامعه به سمت شدنش باشد در راستای این تعریف از اسلام است که امام علی پس از اینکه خلافت مسلمین را در دست گرفته نوک پیکان حرکت خودش را روی عمل اجتماعی یا عمل صالح جهت تغییر

جامعه گذاشت و برعکس ما کار بازسازی اسلام را روی تدوین تئوری اسلام نگذاشت بنابراین از نظر امام علی برای تعریف اسلام در هر شرایطی باید برحسب مشخص کردن نوع عمل صالح اسلام را تعریف بکنیم چراکه برعکس عمل حسنه که در شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی صورت ثابت دارد عمل صالح یا عمل اجتماعی در هر شرایطی تغییر می‌کند یعنی برحسب تغییر جامعه و تغییر زمان و عصر عمل صالح عوض می‌شود زیرا عمل صالح عبارت از آن عمل و برنامه و مکانیزمی که جامعه را به سمت شدن و یا تکامل وادار کند لذا از آنجائی که مکانیزم شدن هر جامعه‌ائی برحسب خودویژگی‌های ساختاری و عصری و محیطی و تاریخی و فرهنگی فرق می‌کند این امر باعث می‌گردد تا به موازات آن عمل صالح از صورت عام و کلی خارج شود و صورت کنکریت و مشخص به خود بگیرد بنابراین در این رابطه است که برای تعریف اسلام باید اولاً به این موضوع اعتقاد داشته باشیم که ما یک تعریف کلی و عام و فراتاریخی از اسلام نمی‌توانیم ارائه بکنیم و اصلاً یک اسلام نداریم یعنی اگر بر فرض محال بخواهیم یک تعریف عام و کلی و همه جانبه‌ائی ارائه بدهیم که هم کامل باشد و هم جامع باید آن تعریفی از اسلام بکنیم که به در ازای تاریخ از ابراهیم خلیل تا محمد و از محمد تا علی و از علی تا همیشه زمان معنی پیدا کند چرا که همان طوری که از نظر قرآن ادیان در دین ابراهیمی وجود ندارد و تنها یک دین در طول تاریخ ابراهیمی وجود دارد که آن دین، دین اسلام است که از نظر قرآن هم ابراهیم به این اسلام اعتقاد دارد و هم موسی و هم عیسی و هم محمد و علی و... طبیعی است که زمانی که ما ظرف اسلام را از ظرف کتاب قرآن و سنت رسول و عترت بیرون آوردیم و به جای این ظرف جهت تعریف اسلام ظرف تاریخ را جایگزین آن کردیم و آن هم تاریخی که از ابراهیم تا محمد و از محمد تا آخرالزمان ادامه دارد.

اینچنین اسلامی دیگر نمی‌توان با آن شکل کلاسیک قرآن و سنت و عترت تعریف بکنیم بلکه باید تعریفی دینامیکی از آن ارائه بدهیم که به اندازه تمام تاریخ قابل تطبیق و انطباق باشد و اینچنین تعریفی جز همان تعریفی که امام علی می‌کند نخواهد بود یعنی اسلام عبارت است از عمل صالح. بر مبنای این تعریف است که اسلام‌ها جایگزین اسلام می‌شود یعنی از دیدگاه علی برحسب نوع تعریفی که ما از عمل صالح می‌کنیم اسلام ما شکل می‌گیرد و از آنجائیکه تعریف عمل صالح برحسب ظرف تاریخ تغییر می‌کند پس اسلام



علی یک اسلام تاریخی است نه یک اسلام فراتاریخی مقصود از اسلام تاریخی آن اسلام کنکریتی است که از شکل عام و مجرد و کلی خارج شده و در کانتکس عمل صالح زمان تعریف می‌گردد شاید بهتر باشد که در اینجا به این حقیقت اذعان کنیم که تا زمانی که ما نتوانیم از عمل صالح تعریفی کنکریتی ارائه بدهیم هرگز نمی‌توانیم از اسلام یک تعریف مشخص ارائه کنیم.

پس آنچه تا اینجا از تعریف اسلام از نگاه امام علی آموختیم عبارت از اینکه:

- ۱ - از نظر امام علی اسلام یعنی عمل صالح.
- ۲ - عمل صالح در دیسکورس قرآن و نهج‌البلاغه غیر از عمل حسنه است.
- ۳ - تعریف عمل صالح عبارت از هر گونه عملی که جامعه را به سوی شدن و تکامل پیش می‌برد.
- ۴ - تعریف عمل حسنه عبارت است از هر گونه عملی که فرد یا جامعه را در بودن خود نگه می‌دارد.
- ۵ - از آنجائیکه موضوع عمل صالح، شدن جامعه است. لذا با عنایت به اینکه شدن هر جامعه‌ای برحسب شرایط اقلیمی و جغرافیائی و فرهنگی و تاریخی و عصری و نسلی متفاوت می‌باشد در این رابطه ما یک عامل صالح کلی و عام و مجرد نداریم بلکه عمل‌های صالحه مختلف داریم.
- ۶ - با عنایت به اینکه موضوع عمل صالح جامعه انسانی می‌باشد و از آنجائیکه ظرف شدن جامعه انسانی که موضوع عمل صالح است به اندازه همه جوامع تاریخ متفاوت می‌باشد لذا در این رابطه ظرف عمل صالح یک ظرف تاریخی می‌گردد.
- ۷ - از نظر قرآن ما ادیان نداریم بلکه تنها یک دین داریم که نامش اسلام می‌باشد که این دین از ابراهیم خلیل شروع می‌شود و تا موسی و عیسی ادامه پیدا می‌کند و به محمد می‌رسد و از محمد تا همیشه زمان ادامه می‌یابد.
- ۸ - از نظر گورویچ ما جامعه نداریم بلکه جامعه‌ها داریم.

۹ - به موازات اینکه ما اسلام را مانند امام علی عمل صالح تعریف کردیم و از آن زمانی که فهمیدیم که عمل صالح در دیسکورس قرآن و نهج البلاغه در جوامع مختلف بشری به لحاظ طولی و عرضی متفاوت می‌باشد پس در هر شرایط زمانی و تاریخی ما باید یک تعریف مشخص از عمل صالح و در نتیجه از اسلام ارائه بدهیم.

۱۰ - بدین ترتیب است که انواع اسلام جانشین اسلام واحد می‌گردد یا به عبارت دیگر اسلام‌شناسی جانشین اسلام می‌شود و یا انواع اسلام‌شناسی‌های تاریخی به وجود می‌آیند.

۱۱ - بنابراین به موازات تاریخی شدن عمل صالح و در نتیجه به موازات تاریخی شدن اسلام انواع اسلام‌شناسی‌ها جایگزین اسلام می‌شود.

۱۲ - با تاریخی شدن عمل صالح و اسلام و جایگزین شدن انواع اسلام‌شناسی‌ها بجای اسلام برای تعریف اسلام در هر شرایط تاریخی و اجتماعی باید قبل از اینکه اسلام را تعریف کنیم عمل صالح آن زمان و آن جامعه را تعریف کنیم و بر حسب نوع تعریفی که ما از عمل صالح می‌کنیم اسلام مورد نظر ما تعریف می‌شود.

۱۳ - پس از نظر امام علی هم عمل صالح یک مقوله تاریخی است و هم اسلام یک مقوله تاریخی می‌باشد.

حال با توجه به مؤلفه‌های فوق می‌توانیم به سوال فوق پاسخ دهیم که درد ۲۵ ساله علی که خار در چشم و خاشاک در گلو در حال رویت غارت میراثش توسط اصحاب سقیفه بود، این میراث علی خلافت نبود، این میراث علی حکومت وصایتی رسیده از جانب پیامبر به او نبود، این میراث علی غصب فدک نبود، این میراث غصب کاندیداتوری او توسط پیامبر در غدیر غم نبود، این میراث علی قرآن مدون شده و بدون تحریف توسط عثمان نبود، بلکه میراث علی جامعه‌ائی بود که آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی به نقل از اقبال در بازسازی فکر دینی (ترجمه احمد آرام - صفحه ۱۹۶) می‌گوید ایجاد یک جامعه نمونه برای آینده بشریت بود. تا در آینده مسلمانان بتوانند برپایه این الگو جامعه خود را مطابق شرایط زمان و دوران بسازند. بعد از رحلت پیامبر در طول آن ۲۵ سال نه تنها قرآن دچار تحریف نشد بلکه قرآن درون ذهن‌ها توسط عثمان کتبی هم گردید و نه تنها خلافت پیامبر ضعیف نشد بلکه آنچنان گستردگی جغرافیائی پیدا کرد که دو امپراتور بزرگ جهانی را

هم تسلیم خود کرده بود و نه تنها گروندگان به اسلام کم نشدند بلکه بالعکس تا اقصی نقاط افریقا و آسیا اسلام گسترش پیدا کرده بود و نه تنها ظاهر قرآن تحقیر نشده بلکه بالعکس بعد از پیامبر تجلیل از قرآن بیشتر شد (و تا آنجا پیش رفتند که در زمان عثمان برای اولین بار قرآن شفاهی عصر پیامبر را از ذهن‌ها بیرون آوردند و به صورت نوشته در آوردند که این عمل کار کمی در حق قرآن نبود. چرا که با مکتوب شدن قرآن توسط عثمان قرآن توانست حیات متزلزل مرحله ذهنی و شفاهی خود را ترک گوید و وارد مرحله کتبی گردد. که یک حیات ابدی بود آنچنانکه بعد از پیامبر اسلام جغرافیای اسلام در زمان شیخین برای اولین بار به خارج از محدوده عربستان توسعه پیدا کرد و شیخین و در راس آنها عمر توانست حتی امپراطوری‌های جهانی ایران و روم را هم وادار به تسلیم بکند.

بعد از پیامبر، اسلام که در زمان محمد دوران مرحله تاسیسی خودش را طی می‌کرد وارد مرحله استقراری و تثبیت شد که این استحالتهای سه گانه کم پیروزی و موفقیت برای اسلام نبود. پس با همه این احوال چه چیزی بعد از محمد توسط اصحاب سقیفه دچار انحطاط و انحراف و سقوط گردید. در یک کلام جامعه محمد و مدینه النبی اسلام بود که به علت کشورگشائی‌های بی‌در پیکر شیخین و به علت عدم توانائی اصحاب سقیفه در جهت مدیریت انسانی و مدیریت اجتماعی و مدیریت اقتصادی و مدیریت سیاسی جامعه محمد و به علت سرازیر شدن غنایم بی‌حد و حصر جنگی به مدینه محمد و به علت میل و حرکت شیخین در جهت زنده کردن بافت‌های طبقاتی و قومی و قبیله‌گی و نژادی باعث شد تا راه محمد و اسلام محمد که در مدینه محمد تبلور پیدا می‌کرد به بیراهه بیافتد و همین جایگزینی بیراهه بجای راه عامل انحراف و فساد و به قول امام علی عامل سقوط و انحراف مدینه محمد گردید.

علی خوب می‌داند که تمام عظمت اسلام در جامعه‌سازی اسلام است.

علی خوب می‌داند که با جامعه‌سازی اسلام است که اسلام دین سیاسی و اجتماعی می‌شود. علی خوب می‌داند که اگر جامعه‌سازی اسلام تعطیل گردد اسلام دین تصوف اشعری‌گری عقل ستیز و اراده ستیز و جامعه ستیز و زن ستیز و دنیا ستیز و آزادی ستیز می‌شود.

علی خوب می‌داند که اگر جامعه‌سازی اسلام تعطیل بشود اسلام می‌شود دین فقهاتی

دگماتیسم انسان ستیز و دموکراسی ستیز و عدالت ستیز و زن ستیز و معرفت ستیز و خودآگاهی ستیز و تاریخ ستیز و جامعه ستیز.

علی خوب می‌داند که اگر جامعه‌سازی و مدینه النبی محمد تعطیل بشود. اسلام فیلسوفانه ارسطویی یا افلاطونی ذهن گرا و تخیلی و استاتیک و جبرگرا و طبقاتی و... بر تاریخ اسلام حاکم خواهد شد.

علی خوب می‌داند که تنها با اسلام جامعه ساز است که می‌توان جامعه سیاسی و مسلمان سیاسی و انسان سیاسی بسازد علی خوب می‌داند که بر پایه جامعه ساز بودن اسلام است که می‌توان مسلمان سیاسی ساخت و هرگز با مسلمان آخرت گرای و صوفی منش نمی‌توان انسان مومن و مسئولیت‌پذیر جامعه ساز پرورش داد.

بنابراین در این رابطه است که تبلور اسلام برای علی جامعه محمد است نه قرآن بر سرنیزه عمرو عاص و معاویه که تنها فونکسیون آن استعمار توده‌ها است و به دستور علی باید لگدکوب شود.

علی خوب می‌داند برای اینکه قرآن آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید، بتواند

نقش قرآن چونکه در عالم نشست	نقش‌های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است	این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود	جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه	هرچه از حاجت فزون‌داری بنه

رسالت انسان سازی داشته باشد باید این اسلام جامعه ساز باشد.

علی خوب می‌داند برای اینکه قرآن آنچنانکه مولانا می‌گوید:

زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند	زین رسن قومی درون چه شدند
مررسن را نیست جرمی ای عنود	چون تو را سودای سر بالا نبود

عامل گمراهی جامعه و فرد نشود و سودای سر بالا داشتن که رمز فهم و جذب هدایت قرآن است حاصل شود. باید اسلام جامعه ساز جایگزین اسلام جامعه گریز گردد.

علی خوب می‌داند که مدینه النبی و جامعه‌سازی اسلام و محمد و قرآن رمز تمامی موفقیت‌های پیامبر اسلام و وجه تمایز رسالت پیامبر از دیگر پیامبران بوده است. به این دلیل است که برای علی تبلور اسلام همان جامعه یا جامعه‌سازی محمد است به این دلیل است که علی کشورگشائی‌های بی‌در پیکر اصحاب سقیفه را در نهایت به ضرر و زیان اسلام و جامعه محمد تحلیل می‌کرد. به این دلیل است که علی در دوران ۲۵ سال سکوت خود رسماً و علناً از جنبش ضد طبقاتی ابوذر با تمامی وجود حمایت می‌کند و در بیانیه‌ای که در زمان تبعید ابوذر به ریزه در زمان عثمان ایراد کرد. خطوط این حمایت خود را به نمایش گذاشت.

«يَا أَبَادِرْ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ أَهْرَبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَعْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ سَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِحِ عَدَاً وَ الْأَكْثَرُ حُسْداً وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قِيلَتْ دُنْيَاهُمْ لِأَحِبُّوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لِأَمْوُوكَ - ای اباندر! تو به خاطر خدا با این حکومت به خشم افتادی - پس به خدایت امیدوار باش که پیروز خواهی شد - این حکومت از تو به خاطر حکومت شان ترسیدند و تو را تبعید کردند - ولی تو به خاطر ایمان و مسئولیت خودت با این‌ها مبارزه کردی - بگذار این حکومت موقت دنیا در دست آنها باشد و تو ایمان و مسئولیت خودت را از این‌ها نگهدار و به تبعیدگاهت برو (چرا که با تبعید و زندان و اعتراف‌گیری رادیو و تلویزیون و شکنجه و کهریزک و اوین و گوهردشت و تجاوز و ریزه و مرج العذرا و... می‌خواهند ایمان تو را در هم بشکنند) - چقدر این حکومت‌های فاسد به این حکومت و سرنیزه برای استمرار حیاتشان نیازمندند - و چقدر تو ای اباندر نسبت به قدرت و حکومت بی‌نیازی (چرا که مبارزه تو با حکومت به خاطر مسئولیت و ایمان است در صورتی که مبارزه حکومت با تو به خاطر قدرت طلبی و حکومت خواهی است) - به زودی خواهی فهمید که در این مبارزه تو پیروزی و این‌ها شکست خوردگان خواهند بود - اگر این نظام‌های فاسد و اتوکراتیک و توتالی‌تر و مستبد و فقهاتی در‌های آسمان و زمین را با سر نیزه بر تو ببندند خداوند این مومنان را از راههائی که خود می‌داند مدد می‌رساند و آنها را پیروز خواهد کرد - ای اباندر



در سراسر زندگی‌ات تنها مونس تو حق بوده است و تنها دشمن تو باطل بوده است - ای اباذر اگر تو حکومت آنها را تأیید می‌کردی و ایمان و مسئولیتت را به آنها می‌فروختی ترا دوست می‌داشتند - و اگر پستی از قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آنها (حتی در حد امامت نماز جمعه) قبول می‌کردی. به تو اعتماد پیدا می‌کردند و تو را به جای ربذه در امان خود قرار می‌دادند» (نهج‌البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - کلام ۱۳۰ - صفحه ۱۲۸) (سید رضی می‌گوید اگر لَأَمْنُوكَ با تشدید خوانده شود معنا بدین صورت است که: ترا در امان خود قرار می‌دادند) در نفی حکومت عثمان به جای طرح مسائل اعتقادی فقط بر انحرافات سیاسی و انسانی آنها تکیه می‌کند.

### ۳ - اسلام‌شناسی با نگاه علی :

الف - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ - حمد از آن خدائی که اسلام را راه کرد» (نهج‌البلاغه - دکتر جعفر شهیدی - خطبه ۱۰۶ - صفحه ۹۸).

بنابر این نخستین مشخصه اسلام‌شناسی علی اینکه اسلام راه است نه هدف. فحوای و عمق این مشخصه اول اسلام‌شناسی علی زمانی برای ما بیشتر فهمیده می‌شود که بدانیم که فونکسیون تمامی اسلام شناسی‌هائی که بعد از پیامبر تا کنون به صورت انحرافی جهان اسلام را در هم نوردیده است بازگشت پیدا می‌کند به اینکه همه آنها اسلام را از صورت راه در آوردند و صورت هدف به آن بخشیدن از اسلام دگماتیسم فقهائی گرفته که با عمده کردن فقه قرآن و اسلام آن فقه را از گردونه جامعه و تاریخ و عصری شدن خارج کردند و صورت هدف شدن به آن بخشیدند. که این موضوع عاملی گردید تا اسلام فقهائی به صورت یک اپیدمی در طول مدت ۱۰۰۰ سال گذشته کشتی اسلام و جامعه اسلامی را به گل بنشانند. آنچنانکه ابن خلدون و امام محمد غزالی و علامه اقبال لاهوری می‌گویند. تمامی ابعاد اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی و اعتقادی اسلام و قرآن را در پای معبد فقه هدف شده ذبح شرعی کنند. که حاصل نهائی این ذبح غول مهیب حکومت مطلقه فقهائی می‌باشد که مدت ۳۳ سال است ایران را بدل به بیابان سوخته انسانی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و فرهنگی کرده‌اند می‌باشد.



ب - «فَسَهَّلْ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ - این راه را برای وارد شوندگان به آن آسان ساخت»

دومین مشخصه اسلام‌شناسی علی به پیروی از معلم بزرگوارش پیامبر اسلام که فرمود: «بعثت علی شریعتیه سهله - من مبعوث شدم برای اسلام و شریعت آسان» - راهی که اسلام علی معرف آن است نه تنها راه است و هدف نیست بلکه راهی است آسان که هر کس که بخواهد وارد آن بشود به آسانی می‌تواند این راه را ببیند - برای درک این مشخصه دوم اسلام‌شناسی علی کافی است که به فونکسیون تخصصی کردن اسلام در عرصه اسلام فقهاتی یا اسلام تصوفی یا اسلام فلسفی یا اسلام کلامی و... کمی نظر بیاندازیم تا این حقیقت به وضوح برای ما روشن شود که به موازات ورود تخصص‌های خارج از اسلام به اسلام و فنی و پیچیده کردن اسلام هر چند توانستند به لحاظ فرهنگی اسلام را فربه‌تر کنند اما به لحاظ تحرک و پتانسیل رفتن اسلام را سنگین کردند و با سنگین شدن اسلام بود که اسلام تکنیکی جانشین اسلام محمدی گردید که این اسلام تکنیکی به صورت هدف فقهی یا هدف فلسفی یا هدف کلامی یا هدف تصوفی در آمد که حاصل همه آنها به گل نشستند کشتی اسلام بود برای همین هم بود که محمد عبده در ادامه راه سیدجمال وقتی که حرکت خود را از شمال آفریقا آغاز کرد نخستین آسیب‌شناسی که از اسلام کرد این بود که فریاد بر آورد که این اسلام سنگین شده و این اسلام سنگین شده با فقه و فلسفه و تصوف و کلام و... نمی‌تواند به عنوان یک راه نجات بخش جامعه مسلمانان در این زمان بشود محمد عبده معتقد بود که برای نجات اسلام به گل نشسته باید اول این اسلام را سبک و آسان بکنیم و در ادامه این کشف محمد عبده بود که در زمانی که در لبنان تبعید بود به صورت تصادفی با نهج‌البلاغه علی برخورد کرد و پس از مطالعه نهج‌البلاغه در زمانی که حتی شیعیان علی از نهج‌البلاغه علی کوچکترین آگاهی فکری و فرهنگی نداشتند محمد عبده با شرح نهج‌البلاغه این کتاب را به عنوان متد نجات اسلام و مسلمین شناخت و راه سبک کردن اسلام‌گذار اسلام از کانال نهج‌البلاغه دانست و بدین ترتیب بود که عبده از راه اول تجویزش جهت نجات اسلام و سبک کردن اسلام که او مانند مهندس مهدی بازرگان جوان بر راه انطباق علمی اعتقاد می‌ورزید فاصله گرفت و طریقه نجات تطبیقی بر پایه نهج‌البلاغه را انتخاب کرد و بدین ترتیب بود که جهان اسلام و بعد از آن جهان شیعه با اسلام‌شناسی علی در نهج‌البلاغه آشنا شدند.



ج - «وَأَعَزُّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ» - اما ارکان این اسلام شریعه سهله آنچنان محکم است که هیچ مذهبی و مکتبی را تا ابد یارای چیرگی بر آن ندارد» - سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه ارکان اسلام‌شناسی علی که عامل برتری اسلام علی بر تمامی مکتب‌ها و مذاهب‌ها تا ابد می‌شود کدام است؟ برای پاسخ به این سوال باید به آنچه فوقاً در این رابطه مطرح کردیم نگاهی گذرا بیاندازیم بطوری که مطرح شد ارکان اسلام‌شناسی علی عبارتند از:

۱ - اعتقاد به اجتماع سازی اسلام،

۲ - عدالت پروری و ضد طبقاتی بودن اسلام،

۳ - انسانیت پروری اسلام،

۴ - ظلم ستیز بودن اسلام،

۵ - اخلاق گرایی اسلام،

۶ - جهان‌بینی خدا محوری اسلام و...

این‌ها ارکان اسلام‌شناسی امام علی است و به همین دلیل از زمانی که در سال ۳۶ امر خلافت مسلمین را قبول کرد در کانتکس خطبه‌ها و نامه و سخنرانی‌هایش کوشید در برخورد با خاص و عام این اصول را مطرح کند و در انجام آن پای بفشارد. مثلاً:

در خطبه اول بعد از خلافتش (خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه) رکن تقدم جامعه‌سازی در راستای فرد سازی مطرح کرد.

در خطبه دوم بعد از خلافتش (که خطبه ۱۵ - نهج‌البلاغه می‌باشد) «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهَ الْبَيْسَاءِ وَ... رکن عدالت پروری اسلام را مطرح کرد.

در کلام «لَا تَكُنْ عَبْدَ عَبْدٍ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً» - هرگز بنده دیگران مباش چون خداوند ترا آزاد قرار داده است» (نامه ۳۱ - نهج‌البلاغه - صبحی صالح) رکن آزادی خواهی و حریت پروری اسلام را مطرح می‌کند.

در کلام «أَشْرَفَ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى» - شریف‌ترین ثروت‌ها ترک تمنیات و خواسته‌ها و



تمایلات درونی است» رکن اخلاق محوری اسلام را مطرح می‌کند.

و در نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف نماینده‌اش در بصره: عثمان ابن حنیف شنیده‌ام به مجلسی پا نهاده‌ای که در آن توانگران را خوانده و ناتوانان رانده شده بودند به هنگام پذیرائی غذاهای رنگارنگ برای تو آورده‌اند و ظرف‌های گوناگون نزد تو چیده‌اند اگر می‌خواهی با من کار کنی دست از این روش بکش و گرنه استعفا بده» رکن ساده زیستی و مردم‌گرایی اسلام را مطرح می‌کند.

و در کلام «وَاللّٰهُ نُوٌّ اَعْطِيْتُ الْاَقَابِيْمَ اَلْسَبْعَةَ و... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با هر چه آسمان هایشان دارند به من بدهند که بر خدا در مورد مورچه‌انی عصیان و رزم و پوست جوئی را که مورچه به آشیانه خود می‌برد از او بگیرم هرگز نخواهم کرد» (خطبه ۲۱۵ - نهج‌البلاغه - فیض الاسلام) رکن ظلم‌ستیزی اسلام را مطرح می‌کند.

در حکمت ۲۳۷ نهج‌البلاغه - صبحی صالح: «اِنَّ قَوْمًا عِبَدُوا اللّٰهَ رَغْبَةً فَتِنَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ اِنَّ قَوْمًا عِبَدُوا اللّٰهَ رَهْبَةً فَتِنَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيْدِ وَ اِنَّ قَوْمًا عِبَدُوا اللّٰهَ شُكْرًا فَتِنَكَ عِبَادَةُ الْاَحْزَارِ- گروهی خداوند را به خاطر پاداش آخرت می‌پرستند این نوع عبادت را عبادت تجار می‌نامند و گروهی خداوند را به خاطر ترس از عقوبت آخرت پرستش می‌کنند این نوع عبادت را عبادت بردگان می‌نامند و گروهی خداوند را به خاطر خود خداوند پرستش می‌کنند این نوع عبادت را عبادت آزادگان می‌نامند» رکن رهائی انسان در اسلام را مطرح می‌کند.

و در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه که همان خطبه جهاد می‌باشد رکن جامعه‌سازی و مبارزه را مطرح می‌کند.

و در فرمان مالک اشتر با بیان «الناس صِنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَّكَ فِي الدِّيْنِ وَ اِمَّا نَظِيْرٌ لَّكَ فِي الْخَلْقِ - مردم جامعه بیرون از دو صنف نیستند یا برادر دینی تو هستند یا نظیر و هم‌تای تو در خلقت می‌باشند»، رکن انسان‌گرایی اسلام را مطرح می‌کند.

سلام بر علی معلم اخلاق - سلام بر علی معلم انسانیت - سلام بر علی معلم حریت - سلام بر علی قرآن ناطق - سلام بر علی عدالت مظلوم - سلام بر علی آگاهی مسئول - سلام

بر علی فریاد خاموش ریزه - سلام بر علی طوفان کوبنده خبیر - سلام بر علی آموزگار  
 بزرگ وحدت - سلام بر علی اراده مجسم ایمان - سلام بر علی موسی سرزمین هجرت  
 - سلام بر علی فریاد احد، احد بلال محمد - سلام بر علی همسر مسئول فاطمه - سلام بر  
 علی پدر متعهد حسنین - سلام بر علی مرغ حق چاه‌های ینیع - سلام بر علی آتش فشان  
 شجاعت و مدیریت و رهبری احد - سلام بر علی بازوی محمد در خندق - سلام بر علی  
 شجاعت حمزه در بدر - سلام بر علی صبر یعقوب بر اسلام - سلام بر علی شکسته دل  
 خسته دردمند جمل - سلام بر علی مظلوم حکمیت صفین - سلام بر علی معجزه انسانی  
 محمد - سلام بر علی حریت مظلوم در کربلا - سلام بر علی مسیح مصلوب در مرج العزرا  
 سلام بر علی فریاد خاموش در کهریزک - سلام بر علی انسانیت مصلوب در اوین -  
 سلام بر علی بلال مجروح در گوهردشت - سلام بر علی قطره خون ۳۰ خرداد ۸۸ در  
 سنگفرش آزادی - سلام بر علی حلاج بر سردار فتوای فقاقت تابستان ۶۷ - سلام بر علی  
 قتیل عاشورای ۸۸ - سلام بر علی رسوا کننده اسلام فقاقت - سلام بر علی نفی کننده اسلام  
 دگماتیسم تصوف اشعری گری

سلام بر علی فرزند توحید و کعبه و اسلام - سلام بر علی تعریف کننده ایمان و اخلاص  
 و مروت - سلام بر علی اسلام مجسم - سلام بر علی اخلاق محمد - سلام بر علی عدالت  
 ناطق - سلام بر علی حریت ناطق - سلام بر علی انسانیت ناطق - سلام بر علی دادگاه  
 سفاقت خوارج - سلام بر علی سیاست جنایت قاسط - سلام بر علی قاضی خیانت ناکث  
 - سلام بر علی پرومته آتش حرای جبل النور محمد - سلام بر علی شهید محراب عدالت  
 - سلام بر علی ققنوس خاکستر شریعت - سلام بر علی آموزگار بزرگ طریقت - سلام بر  
 علی معمار بزرگ حقیقت - سلام بر علی فرقان مجسم خندق - سلام بر علی شاگرد بزرگ  
 مکتب وحی محمد - سلام بر علی عرفان معراج محمد - سلام بر علی - سلام بر علی



علی و اخلاق





## اخلاق علی، دعا و نیایش‌های علی رمضان، ماه بر در حق کوفتن با حلقه وجود

**خداوندا!** این را خوب می‌دانیم که بزرگترین هدیه‌ای که انبیاء عظامت برای بشریت به همراه آوردند دعا بود چراکه با دعا بود که بشریت برای اولین بار واسطه‌های طبقاتی که در اشکال روحانیت مذاهب عرض اندام می‌کرد از میان برداشته شد و انسان در شکل عام کلمه آن ورای طبقه توانست رابطه مستقیم با خداوند پیدا کند و با شکل‌گیری این رابطه مستقیم بین انسان و خدا بود که فونکسیون خداپرستی در پداگوژیکی انسان به صورت هدفداری تکامل انسان و جامعه و وجود در آمد و هستی آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید توانست تفسیر معنوی پیدا کند و به این سوال همیشگی همه انسان‌ها پاسخ دهد که از کجا آمده‌ام؟ آمدن به هر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر نمائی وطنم؟ جواب وجودی بدهد، «رحم الله المرء علم من این، و فی این، و الی این - رحمت خدا بر شخصی که پیوسته بداند که از کجا آمده است و حال در کجا قرار دارد و به کجا می‌رود» (امام علی).

**ایزدا!** مدام و پیوسته به این اصل ایمان داریم که بزرگترین کشف بشریت از آغاز تاریخ تا کنون کشف دعا بوده است چراکه با دعا عشق و نیاز بشریت به معبود و خالق و رفیق از

صورت زمینی و بت پرستی و بنده پرستی و قدرت پرستی و طبقه پرستی و... به طرف پرستش معشوق مطلق و معبود مطلق در آمد «بعثت لنخرج عباد من عباده العباد الی عبادت الله و من ذل ارض الی عز السماء و من جور الدیان الی العدل الاسلام» (پاسخ سرباز مسلمان به رستم فرخ زاد فرمانده سپاه ساسانی که از او در باب علت حمله اعراب به ایران پرسید همانی که فردوسی در شاهنامه از آن به عنوان:

ز شیر و شتر خوردن سوسمار  
 که تاج کیانی کند آرزو  
 عرب را بجائی رسیده است کار  
 تضرع بر تو ای چرخ گردون تضرع

یاد می‌کند که آن سرباز مسلمان وقتی در برابر تحقیرهای رستم فرخ زاد قرار گرفت گفت از تمام آن تحقیرهایی که تو فرمودی ما بدتر بودیم اما به قوت اسلام امروز آماده‌ایم تا شما را از بندگی یکدیگر در لوای توحید به بندگی خداوند برسانیم و از ذلت زمین به عزت آسمان ببریم و از جور ادیان به عدل اسلام هدایت کنیم.

**پروردگارا:** تمامی بندگان خاص خودت آنزمان که در تلاش بودند تا جدی‌ترین نیازهای وجودی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی خود را مطرح کنند همه در لباس دعای با تو مطرح کرده‌اند از ابراهیم گرفته تا موسی و از عیسی تا محمد و از علی و حسین تا سجاد و... همه عالی‌ترین خواسته همیشگی خود را در لباس دعای با تو مطرح کرده‌اند ما نیز به تاسی از آنها نیازهای وجودی و اجتماعی و انسانی و تاریخی خود را در لوای دعای با تو مطرح می‌کنیم باشد که قبول افتد و در نظر آید:

«... رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - آن زمان که ابراهیم همراه با اسماعیل کعبه را بنا کردند با این دعا کار خود را پایان دادند: پروردگارا این عمل را از ما قبول فرما تو سمیع و دانائی - باز ابراهیم از پروردگارش خواست که: خدایا ما را از مسلمین خودت قرار بده و ذریه ما را امت مسلمان خودت گردان. بارالها از میان این امت مسلمان برانگیزان رسولانی تا آیات تو را بر آنها بخواند و با تعلیم کتاب و حکمت در میان آنها را اخلاق و تزکیه دهد» (سوره بقره - آیات ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹).

«...رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - و از مردم حاضر در حج ابراهیمی هستند گروهی که می‌گویند: بار پروردگارا دنیا و آخرت را برای ما نیک گردان» (سوره بقره - آیه ۲۰۱).

«...رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - بر پیشگامان واجب است که آن زمانی که مستضعفین آن جامعه بر پایه آگاهی به خودآگاهی می‌رسند و با قیام خود اعلام می‌کنند که: خدایا! ما را از این دیار که رهبران آن از ستمکارانند خارج گردان و بجای این ستمکاران حاکم بر ما رهبرانی صالح جانشین گردان و برای حرکت ما حامیان هدایتگری قرار بده» (سوره النساء - آیه ۷۵).

«...رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا - آن زمانی که آن پیشگامان امت به سوی آزادی گریختند و در آن کهف جای گرفتند گفتند: ربنا و ملکا و الها از جانب خودت رحمتی بر ما ارزانی کن تا این حرکت و مبارزه ما برای ما بستر تکامل بخشی گردد» (سوره کهف - آیه ۱۰).

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاخْلُفْ عَقْدَةً مِنَ لِسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي - وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي - كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا - وَنَذُكِّرَكَ كَثِيرًا - آن زمانی که به موسی امر کردیم که به طرف فرعون برو که طغیان کرده است موسی گفت: پروردگارا سینه من را گشاده ساز - پروردگارا این مبارزه با فرعون را بر من آسان گردان - پروردگارا زبان من را در مبارزه با فرعون باز کن تا مردم پیام من را در یابند - پروردگارا برای من یآوری و کمکی از اهل هارون برادرم قرار بده تا پشتم در مبارزه توسط او محکم گردد و او را در مبارزه با فرعون شریکم گردان تا من در امر مبارزه برای تو با فرعون تو را بستایم ات و ذکرت را بزرگ شمارم چراکه تو بر ما بصیر می‌باشی» (سوره طه - آیات ۲۵ تا ۳۴).

**الحا:** هستی‌ام را در فلاخن نیستی‌ام قرار می‌دهم و با حلقه نیستی وجودم آنقدر بر در این خانه هستی می‌کوبم تا فریاد تو در این خانه بلند شود که:

«يا ملائکتی قد استحييت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له - ای ملائکه از در کوفتن بنده‌ام شرم دارم چراکه برای او غیر من کسی نیست - پس غفران را نصیبش کردم»





(حدیث قدسی).

**رحیما:** از این خانه گریخته بودم تو خواندی، آواره سینای رفتنم بودم تو دیدی، سرگردان روزه زیستنم گشتم، تو یافتی.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى - آیا تو یتیمی نبودی که ما تو را خواندیم - و آواره‌ائی نبودی که تو را دیدیم - و فقیر و سرگردانی نبودی که ما تو را یافتیم» (سوره الضحی - آیات ۷ الی ۹).

**رحمانا:** آگاهی که بی‌تو نیستم و می‌دانم که بر در خانه تو جز به عمل نشاید رحمتی کن تا علمم برای تو باشد تا از آنانی باشم که برای ابدیت دنیا زندگی می‌کنند و برای مردن فردا مبارزه می‌کنند نه آنانی که برای آخرت زندگی می‌کنند و برای دنیا می‌میرند.

«کن فی دنیاک کانک تعیش ابدا و کن فی الاخره کانک تموت غدا - برای دنیایت آنچنان زندگی کن که انگار تا ابد زنده‌ائی و برای آخرت آنچنانکه فردا می‌خواهی بمیری» (پیامبر اکرم).

«...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - آخرت روزی است که شخص هر آنچه را که از دنیا فرستاده است می‌بیند» (سوره النبأ - آیه ۴۰).

«...لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِهٖ غَيْرِ عَمَلٍ - از آنانی نباشید که بدون انجام عمل دنیا به نتیجه خوب آخرت اعتقاد دارند» (نهج‌البلاغه - کلمات قصار ۱۵۰).

«وَ يَرْجَى النَّوْبَةَ بِهٖ طَوْلِ الْأَمَلِ - از آنانی نباشید که به خاطر آرزوهای فراوان خود ارزیابی‌های نفسانی خود را رها می‌کنند.»

«يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِهٖ عَمَلِ الرَّاعِبِينَ - از آنانی نباشید که در گفتار و نصیحت به خلق مانند زاهدان دنیا صحبت می‌کنند ولی در خلوتگه زندگانی خویش مانند دنیاپرستان عمل می‌نمایند.»

«إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ - از آنانی نباشید که چون به قدرت و ثروت می‌رسند هرگز سیر نمی‌شوند و هر گاه که این قدرت و ثروت از آن‌ها گرفته شود قانع نمی‌گردند.»

«يَعْجُزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزَّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ - از آنانی نباشید که در شکر گزاری آنچه دارند عاجزند و پیوسته در تلاش فزونی قدرت و ثروت هستند.»

«يُنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى - از آنانی نباشید که خلق را از عمل بد نهی می‌کنند اما خودشان به آن بدی‌ها عمل می‌کنند.»

«وَ يَأْمُرُ بِهِ مَا لَا يَأْتِي - از آنانی نباشید که خلق به معروف دعوت می‌کنند اما خود به آن معروف‌ها عمل نمی‌نمایند.»

«يَحِبُّ الْأَصَالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ - از آنانی نباشید که در سخن به صالحین و علی دم می‌زنند اما در عمل از آنان دوری می‌کنند.»

«وَ يَبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ - از آنانی نباشید که در ادعا با گمراهان و مغضوبین مخالفند اما در عمل مانند آن‌ها عمل می‌کنند.»

«اَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ يَقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ - از آنانی نباشید که به علت جنایت‌های خود از مرگ وحشت دارند و باز بر این جنایت‌های خود که عامل زشتی مرگ در نگاه آنها می‌باشد پای می‌فشارند.»

«إِنْ سَقِمَ ظَلًّا نَادِمًا وَ إِنْ صَحَّ آمِنًا لَاهِيًا - از آنانی نباشید که چون با بلاها گرفتار می‌شوند نادم می‌گردند و همین که بلاها بر طرف شد دو به اره به خودبینی‌ها و خود پرستی‌ها و دنیا پرستی روی می‌آورند.»

«يَعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَ يَقْنَطُ إِذَا أُبْتُلِيَ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَ إِنْ نَالَه رَخَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا - از آنانی نباشید که در عرصه عافیت‌ها خودپرسند و در عرصه بلاها خود کم بین چون گرفتار مشکلات دنیا می‌گردد دعا و زاری می‌کند و چون به رفاه و قدرت دنیا دست پیدا کرد سرکش می‌شود.»

«تَعْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَ لَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَقِينُ - از آنانی نباشید که عقل و نفس خود را بر گمان و ظن سوار می‌کنند نه بر یقین و شناخت.»

«يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ - از آنانی نباشید که برای انحراف و گناه خلق کمتر از انحراف و گناه خودشان بیمناکند و برای عمل ناچیز خود



پاداشی بیش از عمل خلق قائل هستند.»

«إِنِ اسْتَعْنَىٰ بَطْرَ وَ فُتِنَ وَ إِنِ افْتَقَرَ قَنْطَ وَ وَهَنَ - از آنانی نباشید که وقتی مستغنی از قدرت و ثروت می‌شوند بر خلق سرکش می‌کنند و آنزمان که در بلاها گرفتار می‌شوند تن به هر ذلتی برای کسب قدرت و ثروت از دست رفته‌شان می‌دهند.»

«يَقْصِرُ إِذَا عَمِلَ وَ يَبَالِغُ إِذَا سَأَلَ - از آنانی نباشید که در مرحله عمل ضعیف‌اند اما در عرصه حرف و کلام مدعی و زیاده‌گو.»

«إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ اسْتَفْتِ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوِّفَ التَّوْبَةَ وَ إِنِ عَرَّتُهُ مِحْنَةٌ انْفِرَجْ عَنْ شَرَائِطِ الْمَلَّةِ - از آنانی نباشید که چون به نعمت‌های دنیا دست پیدا کنند اسیر دنیا پرستی می‌شوند و اخلاق و دیانت را در پای این دنیاپرستی خود قربانی می‌کنند و آن زمانی که دنیا و ثروت و قدرت دنیا از آن‌ها روی بر می‌تاباند بر اخلاق و دیانت که خود در حرف مدعی آن بوده‌اند شورش می‌کنند.»

«يَصِفُ الْعِزَّةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ وَ يَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَّعِظُ - از آنانی نباشید که زمانی که بر منبر حرف سوار می‌شوند خلق را در عبرت گرفتن از گذشته‌ها درس می‌دهند در صورتیکه در عمل خود نسبت به این عبرت‌ها بی‌نیاز می‌بینند به توده‌ها موعظه و اخلاق می‌آموزند اما عمل خود را و رای موعظه و اخلاق می‌بینند.»

«فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ - از آنانی نباشید که در زبان مسهلند اما در عمل بیس.»

«يَنَافِسُ فِيمَا يَفْنَىٰ وَ يَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَىٰ - از آنانی نباشید که برای منافع دنیایی خویش سرکش‌اند اما برای منافع آخرتی خود زبون.»

«يَرَى الْغَنَمَ مَعْرَمًا وَ الْغُرَمَ مَعْنَمًا - از آنانی نباشید که زیان سرکشی دنیا را سود می‌پندارند و سود عمل آخرتی را زیان می‌انگارند.»

«يُحْشَى الْمَوْتَ وَ لَا يَبَادِرُ الْفُوتَ - از آنانی نباشید که از مرگ می‌ترسند ولی تهدیدات را بدل به فرصت نمی‌کنند.»

«يَسْتَنْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةٍ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ - از آنانی که گناهان غیر خود را بزرگ می‌کنند اما همان گناهان وقتی که خود انجام می‌دهند در برابر خلق کوچک

جلوه می‌دهند.»

«وَيَسْتَكْبِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةٍ غَيْرِهِ - از آنانی نباشید که با تبلیغات شبانه روزی خود عمل مفید غیر خود را کوچک نمایش می‌دهند و عمل کوچک خود را در نگاه توده‌ها بفریب بزرگ می‌کنند.»

«فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مَدَاهِنٌ - از آنانی نباشید که بر عمل غیر خود خرده گیر و منتقدند اما بر اعمال خودی مدارا و سازش کارند.»

«اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذُّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ - از آنانی نباشید که پیوند و رابطه با طبقه برخوردار را بیشتر از پیوند و رابطه با طبقه محروم و زحمت کش دوست دارند.»

«يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَحْكُمُ عَلَى هَا لِعَيْرِهِ - از آنانی نباشید که در کرسی قضاوت بر محکومیت غیره خود و حقانیت خود حکم می‌رانند نه در محکومیت خود و حقانیت دیگران.»

«يُرِيدُ غَيْرَهُ وَ يَغْوَى نَفْسَهُ - از آنانی نباشید که خودشان گمراهند اما خلق را دعوت به هدایت می‌کنند.»

«فَهُوَ يَطَاعُ وَ يَعْصِي - از آنانی نباشید که مردم بر اخلاق آن‌ها اطاعت می‌کنند در صورتی که خود آن‌ها بر اخلاق مدعی خویش کافرند و عاصی.»

«وَ يَسْتَوْفِي وَ لَا يَوْفِي - از آنانی نباشید که وقتی نوبت دیگران می‌باشند تماماً می‌گیرند اما وقتی که نوبت خود می‌شود پس نمی‌دهند.»

«وَ يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ - از آنانی نباشید که از خلق می‌ترسند برای حکومت دنیایشان اما از خدای خلق به خاطر منافع خلق هراسی ندارند.»

**کریما:** کدامین دعا به تو رسد؟ که زبانش از تو نباشد ما را بیاموز آن زبانی که دعایش به تو می‌رسد و تو از دعایش به خود می‌پیچی.

دست گیر و جرم ما را در گذار  
که تو را رحم آورد آن ای رفیق

ای خدای پاک بی‌انباز و یار  
یاد ده ما را سخن‌های رفیق



ایمنی از تو مهابت هم ز تو  
 مصلحی تو ای تو سلطان سخن  
 گرچه جوی خون بود نیلش کنی  
 وین چنین اکسیرها ز اسرار تست

هم دعا از تو اجابت هم ز تو  
 گر خطا کردیم اصلاحش تو کن  
 کیمیاداری که تبدیلیش کنی  
 این چنین مینا گریها کار تست

مثنوی - دفتر دوم - صفحه ۹۰

**صهدا:** عزم ما را در خدمت خویش محکم دار پیوند ما را در راه خود قوی گردان نگاه خود را بر ما مدام کن و زبان خود را بر ما سلام کن تا آنگاه که به تو می‌نگریم تک سوار میدان راز و نیاز شویم و آنگاه که به خویش می‌نگریم همه سوز و نیاز گردیم.

«قَوْ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي وَهَبْ لِي الْجِدْفَ فِي خَشْيَتِكَ، وَالذَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ، حَتَّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ وَأَشْتَأَقَ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتَأَقِينَ وَأَذْنُو مِنْكَ ذُنُوقَ الْمُخْلِصِينَ، وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ، وَاجْتَمَعَ فِي جَوَارِكِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ - خدایا در خدمت به خودت جوارحم را محکم گردان و بر عزیمت به سویت جوارحم را قوی گردان و به من جدیت در خشیت خودت عطا فرما و دوام در پیوند با خودت بر ایمن ممکن ساز، تا در میدان‌های شدن به سوی و بروی تو از دیگران سبقت گیرم و در زمره پیشتازان قرب تو بشوم، یا رب، در عرصه اخلاص به قرب خودت پیشتازم گردان، ملکا خوفی از خودت که بر اهل یقین بخشیدی به من عطا فرما و در حرکت به سوی خویش در جمع مومنان راهت قرارم بده» (دعای کمیل - فرازهای آخر).

دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند  
 که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند  
 هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند  
 چو درد رد تو نبیند کرا دوا بکند  
 که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند  
 بوقت فاخه صبح یک دعا بکند  
 مگر دلالت این دولتش صبا بکند

دلا به سوز که سوز تو کارها بکند  
 عتاب یار پری چهره عاشقانه بکشد  
 زملک تا ملکوتش حجاب بر دارند  
 طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیک  
 تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار  
 زبخت خفته ملولم بود که بیداری  
 بسوخت حافظ و بوئی به زلف یار نبرد

**حامدا:** در شناخت تو ناتوانم چراکه در صحرای من‌های مجازی خود سر گردانم،

در تنهائی من حقیقی خویش در فغانم نه تن‌هایم که یاد تو دارم و نه بیگانه‌ام که خود را می‌جویم، دریاب مرا بیش از آنکه کرکس‌های من‌های مجازی‌ایم گورستان من حقیقی خدائی‌ام گردد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...» - از آنانی نباشید که خدا را فراموش کردند و حاصل آن شد که خود را فراموش نمودند» (سوره الحشر - آیه ۱۹).

دیگران را تو زخود نشناخته	ای تو در پیکار خود را باخته
که منم این و الله آن تو نیستی	تو به هر صورت که ای‌ای بیستی
در غم اندیشه مانی تا به حلق	یک زمان تنها بمانی تو زخلق
که خوش و سرمست و زیبا آمدی	این تو کی باشی که تو آن اوحدی
صدر خویشی فرش خویشی بام خویش	مرغ خویشی صید خویشی دام خویش
آن عرض باشد که فرع او شده است	جوهر آن باشد که قائم با خود است
جمله ذرات را در خود ببین	گر تو ادم زاده‌ائی چون او نشین
چیست اندر خانه کاندرا شهر نیست	چیست اندر خم که اندر بحر نیست

مثنوی دفتر چهارم صفحه ۲۲۹

**وحیدا:** گاه از تو می‌گفتم «من» حقیقی‌ام که به عظمت همه وجود بود در خویش احساس کردم و آن زمان که خویش را نگرستم در سرزمین «خود»‌های سرگردان خودم آواره شدم «خود»‌هائی که از خود طبقاتی تا خود سنتی و تاریخی و اجتماعی‌ام و... مرا از هر طرف به تازیه‌های بودنم به چالش کشیده بودند و کرکس وار لاشه «من» حقیقی‌ام مانند پرومته در زنجیر زئوس قطعه قطعه می‌بلعیدند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» - قسم به من و آنچه که این من را بیاراست - پس من در دو سرزمین بیاراست، سرزمین فجور و سرزمین تقوی - من سرزمین تقوی که آن من حقیقی و خدائی شدم می‌باشد فلاح گردید - من سرزمین فجور که آن خودهای بی‌نهایت بودنم می‌باشد زیانکارم گردانید» (سوره الشمس - آیات ۷ الی ۱۰).

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد	و آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود	طلب از گم شدگان لب در یا می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش	کو به نائید نظر حل معما می‌کرد
دیدمش خرم و خوش دل قدحی باده بدست	و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم	گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
آن همه شعبده عقل که می‌کرد آجا	سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد
فیض روح القدس از باز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود	او نمی دیدش و از دور خدایا می‌کرد
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست	گفت حافظ گلهائی از دل شیدا می‌کرد

**جلیلا:** تو نزدیکی، من دورت می‌پندارم، تو با وجودی، من بیگانه از خویشم، تو به امنی، من در یمنت می‌انگارم، اگر کرم کنی تو را می‌بینم و اگر بر من عدالت بورزی فرعون موسی خویش می‌گردم.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و ای محمد هر گاه بندگان من از من از تو پرسیدند به آن‌ها بگو که من از من مجازی شما به شما نزدیکترم به در خواست پاسخ خواهم گفت در صورتی که من را بخوانید و به من ایمان داشته باشید و این است رمز هدایت تکاملی شما اگر رشد می‌خواهید» (سوره البقره - آیه ۱۸۶).

«... نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - من از رگ گردن بندگانم به آن‌ها نزدیکترم» (سوره ق - آیه ۱۶).

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ - نمی‌بینم هیچ چیز را مگر اینکه خدا را قبل از آن وجود و بعد از آن وجود و همراه آن وجود می‌نگرم» (امام علی).

ای خدا ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچ کس نبود روا
اینقدر ارشاد تو بخشید هائی	تا بدان بس عیب ما پوشید هائی



متصل گردان به دریا‌های خویش	قطره دانش که بخشیدی زبیش
وا رهانش از هوی و از خاک تن	قطره علم است اندر جان من
پیش از این کاین بادها نشفش کنند	پیش از این کاین خاک‌ها خسفش کنند
کش از ایشان و استانی و آخری	گرچه چون خسفش کند تو قادری
چون به خوانش او کند از سر قدم	گر در آید در عدم یا صد عدم
بازشان حکم تو بیرون می‌کشد	صد هزاران ضد ضد را می‌کشد
هست یا رب کاروان در کاروان	از عدم‌ها سوی هستی هر زمان
می‌روند این کاروان‌ها دم بدم	باز از هستی روان سوی عدم

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۳۹

**جهیلا:** گشاینده زبان مناجات بندگانی فروزنده عقل‌های عارفانی راننده نفس‌های مشتاقانی مران، کسی را که تو خود خواندی در پذیر، نفسی را که تو خو دادی برکش، خودی را که تو خود بخشیدی متصل گردان، دلی را که تو ترجمانی یاد کن، قطره‌ائی را که تو دریائی بیخش، بر ما که تو غفاری آتش حیرت بر وجودمان زن، یا دلیل المتحیرین شعله‌های شک را بر یقین مان آویز، یا جار المستجیرین، کفران شرک را ایمان مان ساز، یا عون المومنین.

که در او بی‌حرف می‌روید کلام	ای خدا جان را تو بنما آن مقام
سوی عرصه دور پهنای عدم	تا که سازد جان ما از سر قدم
و بن خیال و هست باید زو نوا	عرصه‌ائی بس با گنشاد و با فضا
زان سبب باشد خیال اسباب غم	تنگ‌تر آمد خیالات از عدم
زان شود در وی قمر همچون هلال	باز هستی تنگ‌تر بود از خیال
تنگ‌تر آمد که زندانیست تنگ	باز هستی جهان حس و رنگ
جانب ترکیب حسها می‌کشد	علت تنگیست ترکیب و عدد
گر یکی خواهی بداجانب بران	زان سوی حس عالم توحید دان

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۵۸

جوششش فکرت از آن افسرده شد	ای دریغا لقمه دو خورده شد
----------------------------	---------------------------





آب تیره شد سرچه بند کن  
آنکه تیره کرد هم صافش کند  
صبر کن و الله اعلم بالصواب

سخت خاک آلود می آید سخن  
تا خدایش باز صاف و خوش کند  
صبر آرد آرزو را نی شتاب

مثنوی خاتمه دفتر اول

تا خوردن لقمه‌ای راز شد  
سوی خوان اسمانی کن شتاب  
پر زگوهرهای اجلالی کنی  
بعد ازانش با فلک انباز کن  
امتحان کن چند روزی در صیام  
یک شبی بیدار شو دولت بگیر  
درپذیر از فضل الله اشتری  
پاک دار این آب را از هر نجس  
تا بگیرد کوزه ما خوی بحر  
پاک بیند به اشدهش شنه مشتری  
پر شود از کوزه ما صد جهان  
گفت غضوا عن هوی ابصارکم  
لایق چونان شهی اینست راست

این دهان بستی دهانی باز شد  
لب فرو بند از طعام و از شراب  
گر تو این انبان زان خالی کنی  
طفل جان از شیر شیطان باز کن  
چند خوردی چرب و شیرین از طعام  
چند شبها خواب را گشتی اسیر  
ای خداوند این خم و کوزه مرا  
کوزه‌ائی با پنج لوله پنج حس  
تا شود زین کوزه منفذ بحر  
تا چو هدیه پیش سلطانش بری  
بی نهایت گردد آبش بعد از آن  
لولها بر بند و پر دارش زخم  
ریش او پر باد کین هدیه کراست

مثنوی دفتر اول صفحه ۱۳۹

**راشدا:** واحد بی‌همتائی مستضعفین زمین را بر سر راهی قاصم جبارانی قیوم توانائی  
ظالمان را نکال و اندوهی شیدای دل عباد اللهائی رافع مستضعفین زمینی احرار به محبت  
تو می‌نازند و تاجران بر محبت تو می‌تازند و راهبان از محبت می‌بازند ما را بر نفس  
خویش مسلط گردان تا با تو آشنا شویم چراغ هدایت را در قلبمان فروزان گردان سختی‌ها  
را بر ما آسان کن چشمه‌های معرفت را در جانمان جاری ساز ما را از سه آفت راهت  
برحذر دار.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيَنْجِي الصَّالِحِينَ وَ يَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ يَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ يَهْلِكُ مُلُوكًا وَ يَسْتَخْلِفُ آخَرِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ مُدْرِكِ الْهَارِبِينَ نَكَالِ الظَّالِمِينَ صَرِيحِ الْمُسْتَصْرِخِينَ مَوْضِعِ حَاجَاتِ الظَّالِمِينَ مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ - حمد از آن خدائی که امان دهنده خائفین است و نجات بخش صالحین در زمین می‌باشد و ترفیع کننده مستضعفین است و ضایع کننده مستکبران است و هلاک کننده قدرتمندان است و جانشین کننده مستضعفین است و در هم شکننده جباران است و نابود کننده ظالمان است و فریادرس فریاد خواهان است و ملجا حاجات جویندگان است و تکیه گاه مومنان می‌باشد» (بخشی از دعای افتتاح).

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِنَاكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ- وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِنَاكَ عِبَادَةُ الْعُبَيْدِ- وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِنَاكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ - قومی خدا را به خاطر بهشت عبادت می‌کنند این عبادت تجار است قومی دیگر خدا را به خاطر ترس از دوزخ عبادت می‌کنند این عبادت بردگان است قومی هم خدا را به خاطر خود خدا ستایش می‌کنند این عبادت احرار است» (نهج البلاغه - حکمت ۲۳۷).

«لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - هرگز بندگی غیر خدا مکن چرا که خدا تو را آزاده آفریده است» (نامه ۳۱ - نهج البلاغه).

«عِبَادَ اللَّهِ - بندگان خدا» (خطبه ۸۷ - نهج البلاغه).

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ - بهترین بندگان خدا بندهائی است که خداوند او را بر نفسش مسلط کرده است.»

«فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ - اینچنین بندهائی در آغاز هدایت خوف و حزن وجودی به رایش حاصل می‌شود.»

«فَرَزَهُرَ مَصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ - پس چشمه‌های زمزم معرفت در وجود او جاری می‌گردد.»

«وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ - و با این چشمه معرفت خود را برای روزی که به خاطر آن آفریده شده آماده می‌سازد.»

«فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبُعِيدَ - با تسلط بر نفس برای عبادالله دورها نزدیک می‌گردد.»

«وَهُوَ الشَّدِيدُ - با تسلط بر نفس سختی‌ها برای عبادالله آسان می‌گردد.»

«نَظَرَ فَأَبْصَرَ - با تسلط بر نفس عبادالله از نگاه‌های عبادالله عوض می‌شود چراکه نگاه آن‌ها چشمه معرفت می‌شود.»

«وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ - و ذکر خدا برای چنین افرادی همراه با اندیشه و معرفت و تفکر خواهد بود» آنچنانکه پیامبر به امام علی فرمود: «ای علی چون مردمان در تکثر عبادت رنج برند تو در تفکر و معرفت رنج ببر تا بر همه سبقت بگیری» و با آنچنانکه قرآن می‌گوید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - همانا در آفرینش وجود و هستی آیاتی برای صاحبان اندیشه می‌باشد آنانی که خدا را ذکر می‌کنند و ذکر آن‌ها عامل تفکر در هستی و وجود می‌باشد» (سوره آل عمران - آیات ۱۹۰ و ۱۹۱).

«وَأَرْتَوَىٰ مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سُهَيْلٌ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا - عبادالله حاکم بر خویش در چنین مرحله‌ای از چشمه‌های معرفت وجودی خوش مشروب می‌شود و راه‌های رفتن بر او هویدا می‌گردد» (خطبه ۸۷ - نهج البلاغه).

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ - و آنان که در راه ما جهاد کنند ما در هدایت راه‌ها خردمان آن‌ها را یاری می‌کنیم چراکه خداوند با محسنین است» (سوره عنکبوت - آیه ۶۹).

«قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّىٰ مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا - در این مرحله است که با تسلط بر خودهای خویش عبادالله بر تمامی خودهای شهوت طلب و قدرت طلب و منفعت طلب و خود طلب خود مسلط می‌گردد و آنچنان قوی می‌شود که تمامی غم‌ها غیر از غم وصال ابدیت از وجود او خالی می‌شود» (نهج البلاغه - خطبه ۸۷).

«نُفِرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَىٰ وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهُوَىٰ وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَىٰ وَ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَىٰ - در این مرحله است که بنده مسلط بر خود از کوری راه نجات پیدا می‌کند و از مشارکت با اهل هوی دوری می‌گزیند و خود بدل به کلیدهای درهای هدایت

برای دیگران می‌شود و قفلی می‌گردد برای درهای ضلالت جامعه و تاریخ» (نهج البلاغه - خطبه ۸۷).

«قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ عَمَارَهُ - چنین بنده مسلط بر خویشی در این مرحله از تکامل وجودی‌اش راه خود را به درستی پیدا می‌کند و علایم راه را به خوبی در می‌یابد و سختی‌های راه بر او آسان می‌شود» (نهج البلاغه - خطبه ۸۷).

«وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ... - چنین بنده مسلط بر خویشی در این مرحله چنگ در استوارترین خلق‌ها و محکم‌ترین ریسمان‌ها زده است پس به مرتبه یقین دست پیدا می‌کند» (نهج البلاغه - خطبه ۸۷).

**حیبا:** بندگی خویش را که بر آشوبیدن بر بندگی خدایان زر و زور و تزویر زمین می‌باشد به ما بیاموز تا با بندگی تو بردگی‌های امروز جامعه‌مان که اسیر بندگی خدایان حاکم بر ما شده‌اند به چالش کشیم.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - همان فرستادیم پیامبران خود را با بینات و کتاب و میزان تا مردم به قیام بر قسط و اداری کنند و بر این قائمین بالقسط آهن فرستادیم تا خدا بداند چه کسانی او و پیامبرش را یاری می‌کنند همان خداوند بی‌نیاز و قوی و عزتمند است» (سوره حدید - آیه ۲۵).

**حافظا:** زبان نیایش با خودت را آنچنانکه خودت دوست‌داری به ما بیاموز:

ما زخود سوی تو گردانیم سر	چون توئی از ما به ما نزدیکتر
با چنین نزدیکی دوریم دور	در چنین تاریکی بفرست نور
این دعا هم بخشش و تعلیم تست	ورنه در گلخن گلستان از چه رست

مثنوی - دفتر دوم

**ناصر:** دعائی به ما بیاموز که تو آنرا می‌خواهی ما را نسبت به دعا‌های غیر از خودت کافر گردان.

**فارقا:** این را خوب می‌دانیم که تنها خواسته به سوی تو به روی تو حاجت رواست ما را

یک دم از دریای رحمت خود بی‌نیاز مکن.

**صادقا:** اخلاص به تو و اخلاص در راه تو و اخلاص به سوی تو که در توحید رفتن و توحید شدن و توحید زیستن تجلی می‌کند به ما بیاموز ما را از پلیدی‌ها و پلشتی‌های نفسانی و اجتماعی و تاریخی که در شرک نفسانی و شرک اجتماعی و شرک تاریخی مادیت می‌یابد پاک کردن.

**صاحب:** سخن گفتن با تو که دعا است و عشق به تو که وفا است و جهاد در راه تو که هدی است به ما بیاموز ما را نسبت به نفاق و تزویر و ریا نفسانی و اجتماعی و تاریخی که امروز بازار گرم دین فروشان می‌باشد کافر گردان.

**رحیما:** مستضعفان زمین و مستضعفین زمان را تو پناهی - آن‌ها را آنچنانکه خود وعده دادی بر زمین و زمان مسلط گردان تا مستکبران دین و دیانت و فقاقت و شریعت را یارای نبرد با تو نباشند.

**حمیدا:** ای آنکه موسی سرگردان و عاصی سینا را به آتش خودآگاهی خویش رهبری کردی اینک امت محمد را سرگردان سینای کشور ما مپسند.

**حمیدا:** ای آنکه چوپان یتیم و گمراه و فقیر قرار یط مکه را به آتش خودآگاهی جبل نور به معراج انسانیت رساندی، پیروان علی را در اسرای تاریخی کشور ما یتیم و گمراه و فقیر مپسند.

**سعیدا:** ای آنکه ابراهیم بت فروش و بت ساز را به آتش خودآگاهی خویش به ابراهیم بت شکن بدل ساختی مردم ما را در شرک بت پرستی دین فروشان ریا کار مپسند.

**مالکا:** که آنکه بنده کنیسه را عاصی بر صلیب کنیسه جهل به خودآگاهی مسیحائی رساندی پرستندگان این دیار خودت را بر صلیب جهل فقاقت و ولایت و شریعت و دیانت غاسق و اقب مپسند .

**رفیقا:** ای آنکه یونس گرفتار در زندان خویش را از بطن زندان ماهی خویش با آتش خودآگاهی خود بر خویش بر آشوبیدی ملت ما که از جمله پرستندگان تواند با آتش خودآگاهی خود بر خویش خویش شان بر آشوب.

**شهید:** ای آنکه عاصیان دقیانوس قدرت و ثروت و معرفت در کهف معرفت خودآگاهی خودت به حریت انسانی و اجتماعی و تاریخی رساندی بردگی استحمار و استثمار و استبداد را بر ملت ما میسند.

**رازقا:** در جلال بی‌همتائی در کمال بی‌مثالی در جمال بی‌صورتی در رحمت فیاضی در خلقت ابر بارانی ما را با علی و به علی و در علی که مثال بنده کامل تو در حریت و عدالت و ایثار و فدیة و فدا و شجاعت و صبر و استقامت و رحمت و مسئولیت در زمین و زمان می‌باشد آشنا گردان.

**ناطق:** ایمان ابوذری به ما ببخش تا با صداقت ابوذری و صمیمیت ابوذری در تنهائی ربه خدایان دین فروش عصر چون آتش فشانی بر سر خدایان قدرت و ثروت و معرفت توده‌ها خاموش بمیریم و جز تو و برای تو راه تو چشم داشتی به این دنیا نداشته باشیم.

**فالق:** آنچه که تو نمی‌خواهی به ما بیاموز و آنکه تو نمی‌خواهی به ما بشناسان و آنچه تو نمی‌پسندی ما را کافر گردان.

**قاهر:** آنکه تو را شناخت خود را شناخت و آنکه خود را شناخت، مرگ و مردن برایش رستگاری گردید ما را در انتخاب مرگ در راهت توانا گردان.

**قادر:** پیوند با تو که اتصال با جمال مطلق و جلال مطلق و وجود مطلق و کمال مطلق می‌باشد به ما بیاموز ما را نسبت به مداحی‌ها و عوامفریبی‌ها و خود فروشی‌ها و دیگر فروشی‌های رایج اجتماع عاصی گردان.

**خافر:** بنده توایم، مخلوق توایم، مطیع توایم، ما را نسبت به مستکبران دیانت و شریعت و فقاہت زمین و زمان بی‌نیاز گردان.

**قربا:** اگر به تو وابسته‌ایم جز تو کسی نداریم و اگر به تو امیدواریم جز به تو به کسی اعتقادی نداریم بر ما ببخش آنچه که بر بندگان نیکت بخشیدی روح‌های بزرگی چون محمد و علی و حسین و ابوذر و ابراهیم و موسی و... ملکه جانمان ساز تا در راه تو هرچه بیشتر نفی می‌شویم سر فرازتر اثبات گردیم و هر بیشتر ناامیدمان می‌کنند امیدوارتر گردیم و هرچه بیشتر سیلی‌مان می‌زنند مصمم‌تر شویم و هرچه بیشتر مرعوب مان می‌کنند

و شکنجه‌مان می‌کنند و به زندان مان می‌افکنند و به نام شریعت و فقهت ذبح مان می‌کنند چونان حسین سرافرازتر گردیم.

**مجیبا:** دستمان گیر و یاری‌مان کن تا در راه تو و برای تو و به سوی تو هرگز تسلیم خداوندان قدرت و ثروت و فقهت نگردیم.

**ناصر:** چوپانی بر خویش آنچنانکه بر موسی و ابراهیم و محمد و علی و... آموختی به ما بیاموز تا خود را در راه تو گم نکنیم.

**مولا:** بر خود عصیان کردیم تا بر تو ایمان پیدا کنیم بر نظام اجتماعی جامعه‌مان عاصی شدیم تا مجاهد راهت گردیم بر خدایان زمین کافر شدیم تا تنها امیدمان در زندگی فقط تو باشی دست گیر ما را که سخت به تو نیازمندیم در تن‌های مان مگذار و نا امیدمان مکن و مایوس مان نگردان.

**عزیزا:** هر که با تو توانا گردید هرگز ناتوان نشد و هر که با تو به غنا رسید هرگز فقیر نگردید و هر کس با تو امیدوار شد هرگز گرفتار نا امید ی نگردید.

**یا مدبر الیل:** شناختی به ما ببخش که تنها تو را ببینیم عشقی به ما عطا کن که تنها تو را بشناسیم قدرتی به ما ببخش که تنها تو را قدرتمند بدانیم زبانی به ما بده تا فریادی بر سر قدرتمندان زر و زور و تزویر جامعه‌مان گردیم.

**یا محول حول:** حقایق را آنچنانکه هست بر ما بشناسان.

**یا اله العاصین:** بر حیرت ما نسبت به عظمت خویش بیفزای.

**یا مقلب القلوب:** با علی هم سفرمان ساز، با محمد هم معراجمان گردان و با موسی هم عصایمان کن و با عیسی هم صلییمان بگردان و با ابراهیم هم آتش مان کن و با حسین هم کربلایمان ساز و با عمار هم صفیمان کن و با ابوذر هم ربه‌مان ساز و با زینب هم فریادمان کن و با سجاد هم دعایمان ساز.

**مهینا:** دستی به ما ده تا مجاهد سویت شویم، پائی به ما ببخش که رونده راهت گردیم، زبانی به ما عطا کن که زینب تاریخ‌گردیم، قلبی نصییمان گردان تا مرغ حق چاه‌های

ینبع وجودمان گردیم.

**خالقا:** تقوایی به ما بیاموز تا علی وار تقوای ستیز بورزیم و با این تقوای ستیز زهد عوام فریب نهروانی قشریون دیانت و شریعت و فقاہت به شمشیر ذوالفقار علی به چالش بکشیم.

**وارثا:** اگر خامیم تو پخته‌مان گردان و اگر گمراهیم تو هدایت مان بنما و اگر گنہکاریم تو پاک مان کن و اگر کافریم تو مومن مان کن.

**موسا:** آنچنان در رفتن تن‌های مان کن، تا تمام نگاه مان تو گردی و آنچنان در شدن به حیرت مان افکن، که جز تو در وجود چیزی نبینیم و آنچنان در بودن سرکش مان ساز، که بر همه خدایان غیر تو عاصی و کافر گردیم و آنچنان در معرفت محومان ساز، تا تمام ایمان مان محصول معرفت تو گردد.

**قائما:** بر ما ببخشای آنچه که ما کردیم تو نمی‌پسندی، بر ما عفو کن آنچه که ما رفتیم تو خطا می‌پنداری، بر ما عطا کن آنچه که ما پسندیدیم ولی تو نمی‌پسندی، ببخشای بر ما آنچه را که بر بندگان سلف خویش بخشیدی.

**احدا:** شب‌های قدر حیات نفسانی و اجتماعی و تاریخی ما را با مطلع فجر وجود خویش به روز مبدل ساز.

**واحد:** رمضان این تاریخ ما را به شب‌های قدر انسان ساز و جامعه ساز و تاریخ ساز آبستن گردان.

**منورا:** علی رمضان، علی صفین، علی قدر، علی نهروان، علی چاه‌های ینبع، علی عدالت، علی حریت، علی اخلاق، علی بدر، علی احد، علی خندق، علی خیبر، علی محراب، علی منبر، علی حسین، علی زینب را به ما بشناسان و ما را نسبت به علی ابوسفیان و علی صفویه و علی حوزہ و علی فقاہت کافر گردان.

**حاضرا:** زنده توئی، روح توئی، عشق توئی، دوست توئی، راه توئی، نور توئی، آتش موسی توئی، عشق مناجات توئی، ناله مولی توئی، همدم هاجر توئی، کھف اسیران توئی، خندق تاریخ توئی، خیبر اسلام توئی، بدر دلیران توئی، نیل غریبان توئی، بام سعادت توئی، چشمه رحمت توئی، وحی شهیدان توئی،



بنده منم، خاک منم، طین منم، تراب منم، حماء منم، نفس منم، بنده شهوت منم، خام منم، خجل منم، شرم منم، عاشق بیمار منم، آتش نمرود منم، صلیب مصلوب منم، شربت سقراط منم، داغ فقاہت منم،

لطف توئی، کرم توئی، جود توئی، صفا توئی، شراب خلوت توئی، چاه مناجات توئی، آتش عرفان توئی، نماز میعاد توئی، احد توئی، دیدہ بینا توئی، جان تماشا توئی، بہشت موعود توئی، عطا توئی، وفا توئی، کمال توئی، ثنا توئی، فضل توئی، شکر توئی، رب دلیران توئی، روح اسیران توئی، عشق شہیدان توئی، صبر اسیران توئی، بہشت عمار توئی، صدق ابوذر توئی، وفای میثم توئی، وحی محمد توئی،

گریہ منم، ترس منم، روح پریشان منم، لیل گناہان منم، گریہ دجال منم، فقہ صلیبی منم، کتاب دنیا منم، صلیب حلاج منم، قہر منم،

فجر توئی، جہل منم، عقل توئی، فصل منم، وصل توئی، صلیب مصلوب منم، مسیح مریم توئی، جفا منم، وفا توئی، خطا منم، کرم توئی، گناہ منم،

عفو توئی، یوسف محبوس منم

شاهد مشہود توئی، یونس مقبور منم

عصای موسی توئی، بلال ایمان توئی، میثم توحید توئی، حسین احرار توئی، وفای عمار توئی، صدق ابوذر توئی، قدرت خبیر توئی

والسلام

